

روحانی سکولار

(اندیشه‌های سیاسی علی عبدالرازق)

حسب الله ولی زاده



بنام آفریدگار آگاهی و آزادی

روحانی سکولار

(اندیشه‌های سیاسی علی عبدالرازق)

حسب‌الله ولی‌زاده



پایگاه خبری - تحلیلی روایت



شناسه کتاب

عنوان: روحانی سکولار

نویسنده: حسیب‌الله «ولی‌زاده»

ویراستار: محمدمبین «شیرزاد»

طرح جلد و برگ‌آرا: احمدشایق «احمدپور»

ناشر: پایگاه خبری - تحلیلی روایت

سال: خزان ۱۴۰۴ ه.ش

حق کاپی و نشر به‌گونه‌ی چاپی و الکترونیکی برای ناشر محفوظ است، و هرگونه نشر و کپی‌برداری از این نسخه بدون اجازه‌ی کتبی ناشر پیگرد قانونی دارد.

اهدا

به آنانی که
منتقدانه می خوانند،
آزادانه می اندیشند و
منصفانه قضاوت می کنند.

« کسانی که به سخنان گوش می‌دهند و بهترین آن را برمی‌گزینند،
خداوند آن‌ها را هدایت نموده و صاحبان خرد هستند».

سوره‌ی زمر، آیت ۱۸

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار
۵	علی عبدالرازق کیست؟
۶	کتاب اسلام و مبانی حکومت
۱۰	اندیشه‌های سیاسی علی عبدالرازق
۱۰	خاستگاه قدرت در اسلام
۱۲	سکوت قرآن و سنت در باره‌ی خلافت
۱۴	بی‌بضاعتی مسلمانان در علوم سیاسی
۱۵	قیام‌های پی در پی در برابر خلافت
۱۶	خلافت و خشونت
۱۹	نیاز جامعه به حکومت
۲۲	ابهام در روش قضایی پیامبر
۲۴	پیامبر نه پادشاه
۲۵	بازتعریف جهاد
۲۷	حکمرانی پیامبر و جدایی میان امر دینی و دنیوی
۳۰	رسالت؛ دین نه دولت
۳۵	پیامبر و قوم عرب
۳۸	ابهام در نظام سیاسی اسلام
۴۱	دولت عربی، نه خلافت اسلامی
۴۴	جنگ مرتدین؛ نبرد سیاسی
۴۷	نکته‌ها
۵۵	فهرست منابع

پیش‌گفتار

صد و یک سال پیش در سوم مارچ سال ۱۹۲۴م در جهان اسلام رخداد مهمی به وقوع پیوست. مسلمانان پس از تقریباً سیزده قرن، منصب خلافت را از دست دادند و نظام‌های جدید جای‌گزین نظام کهن خلافت گردید. در واقع پس از جنگ جهانی اول نقشه‌ی جهان به کلی تغییر خورد و نظام‌های جدید جای نظام‌های کهن را گرفت. سلطنت عثمانی که نیز در وضعیت دشواری قرار داشت و از فرط ضعف و ناتوانی به نام «مرد بیمار اروپا» یاد می‌شد، فروپاشید و نظام نیم‌بند خلافت هم فرو ریخت. مسلمانان برای نخستین بار بدون سایه خلافت نفس کشیدند و طبعاً از الغای این نظام ناخشنود شدند. گرچند از خلافت تنها نام آن باقی مانده بود و بسیاری کشورهای اسلامی دولت‌های مستقل داشتند و حتا با خلافت عثمانی از در ستیز وارد می‌شدند، اما نام خلافت برای بسیاری مسلمانان یادآور مجد و عظمت گذشته و یادگار دوران درخشان تاریخ اسلام به‌شمار می‌رفت.

هنگامی که مصطفی کمال اتاترک (۱۸۸۱-۱۹۳۸م) به گونه رسمی در ۲۹ اکتوبر سال ۱۹۲۳م تشکیل جمهوری ترکیه و در ۳ مارچ سال ۱۹۲۴م، پایان خلافت عثمانی را اعلان نمود، حاکمان و عالمان شماری از کشورهای اسلامی به خیال افتادند تا نظام خلافت را دوباره زنده کنند و یکی از حاکمان مسلمان را به عنوان خلیفه برگزینند. برای همین منظور قرار شد، کنفرانس خلافت در ماه مارچ ۱۹۲۵م در قاهره زیر نظر شیخ الازهر و با حضور شماری از نمایندگان و عالمان جهان اسلام برگزار گردد. سپس این نشست

در نتیجه جنگ در سرزمین حجاز یک سال به تعویق افتاد و سرانجام در ۱۳ می سال ۱۹۲۶م، به ریاست شیخ الازهر و حضور نمایندگان، عالمان دین و نویسندگان شماری از کشورهای اسلامی برگزار گردید.^۱ این عالمان دین و نمایندگان در این کنفرانس به نتیجه نرسیدند و این نشست بی نتیجه به پایان رسید. هم چنان در ماه مارچ سال ۱۹۲۴م ملک شریف حسین (۱۸۵۴ - ۱۹۳۱م) نیز خود را خلیفه خواند. خلافت او از سوی مصر و دیگر کشورهای اسلامی به رسمیت شناخته نشد.^۲ در افغانستان نیز در لویه جرگه سال ۱۳۰۳هـ ش و ۱۹۲۴م، مسئله خلافت مورد بررسی قرار گرفت و در این نشست دو روز در این مورد صحبت شد و نام شاه امان الله خان نیز به عنوان کاندیدای احراز منصب خلافت پیش نهاد گردید. اما در این مورد توافق حاصل نگردید و پرونده خلافت در کابل بسته شد.^۳ در کنار این نمی توان تلاش های جنبش خلافت ۱۹۱۸ - ۱۹۲۴م در هند را نیز نادیده گرفت.^۴ به این ترتیب، سرانجام تلاش ها برای احیای خلافت و تعیین خلیفه بی نتیجه پایان یافت. در چنین اوضاع و احوالی، قاضی و روحانی جوانی از دانش آموخته گان الازهر، متعلق به یکی از خانواده های سیاسی و ثروت مند مصر کتابی نوشت و نام این کتاب را «الإسلام و أصول الحکم؛ بحث فی الخلافة و الحکومة فی الإسلام» گذاشت. او در ماه اپریل سال ۱۹۲۵ و هم زمان با تلاش های احیای خلافت

۱- محمد رشید رضا، مجلة المنار، ج ۲۶، ص ۷۸۹، المكتبة الشاملة.

۲- دکتر محمد ضیاء الدین الریس، الإسلام و الخلافة فی العصر الحديث، ص ۴۴.

۳- رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳هـ ش، ص ۸۲ - ۱۰۲.

۴- جنبش خلافت، دانش نامه جهان اسلام.

در مصر و دیگر کشورهای اسلامی این کتاب را به نشر رساند. نشر این کتاب در چنین اوضاعی و از سوی یک روحانی دانش‌آموخته الازهر خیلی زیاد سروصدا ایجاد کرد. به‌ویژه میان اهل فکر و سیاست غوغا برپا نمود. او در این کتاب نظام خلافت را نفی کرد و برای نخستین بار در جهان اسلام داعیه جدایی دین از دولت را سرداد.

در حالی که صدسال از نخستین چاپ این کتاب می‌گذرد؛ اما بازهم مباحث آن تازه‌گی دارد و تاکنون رابطه‌ی دین و دولت از جنجال‌برانگیزترین موضوعات میان اندیش‌مندان و حتا عموم مسلمانان به‌شمار می‌رود. از این‌رو، با گذشت صدسال هنوزهم اندیشه‌های علی عبدالرازق ارزش تأمل را دارد و کهنه نشده‌است. چاپ هزاران نسخه از این کتاب در سال‌های متعدد و تا امروز، توجه متفکران معاصر به آن و نقدها و دفاعیه‌های که در مورد این کتاب نوشته گردیده و می‌گردد، نشان می‌دهد که این کتاب و اندیشه‌های مندرج در آن نیازمند نگاه عمیق، غور و بررسی و شرح و توضیح است.

از آن‌جا که متأسفانه ترجمه‌های پارسی این کتاب معایب، کاستی‌ها و ابهامات زیادی دارد، در این نوشته تلاش می‌کنیم با عنوان‌گذاری، این کاستی‌ها را رفع نماییم و پیام اصلی این اندیش‌مند را به‌خوانندگان گرامی انتقال بدهیم. از سوی دیگر، مجال خواندن اندیشه‌های سیاسی علی عبدالرازق بدون پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها و به‌طور مستقیم از قلم خودش مساعد شود.

در این نوشته برخلاف نویسندگان دیگر که در باره این کتاب نوشته‌اند، تنها به پیام‌های اصلی این کتاب توجه نموده‌ام و عامدانه از پرداختن به واکنش‌ها، نقدها، دفاعیه‌ها، محاکمه و گفت‌وگوهای حاشیه‌ای که در مورد این کتاب صورت گرفته خودداری کرده‌ام؛ چرا که آن چه مهم است پیام و سخن علی عبدالرازق است و بررسی این رویدادها ما را از مقصود اصلی دور می‌کند و گاهی به بیراهه می‌کشاند و پیام اصلی را فدای موضوعات حاشیه‌ای و فرعی می‌نماید. هم‌چنان تلاش نموده‌ام، تا سخنان علی عبدالرازق را بدون کم‌وکاست نقل کنم و به شرح و توضیح حداقلی اکتفا نمایم. داوری در مورد اندیشه و سخن را به خوانندگان می‌گذارم، تا خود تأمل نمایند، بیندیشند و سرانجام بپذیرند و یا نقد کنند و یا حتماً رد نمایند.

جا دارد در این جا از دست‌اندرکاران پایگاه خبری - تحلیلی روایت و به‌ویژه نویسنده پرکار آقای عبدالشهید ثاقب که در عصر تاریکی و سیاهی، پرچم روشنایی و روشن‌گری را به دست گرفته‌اند، سپاس‌گزاری نمایم. هم‌چنان از آقای محمد مبین شیرزاد که زحمت ویراستاری این رساله را متقبل گردیدند و آقای احمدشایق احمدپور که با حوصله‌مندی و ذوق عالی صفحه‌آرایی و طرح جلد این رساله را انجام دادند، اظهار سپاس و قدردانی می‌نمایم.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

حسب‌الله ولی‌زاده

قاهره - مصر

عقرب ۱۴۰۴ ه.ش

● علی عبدالرازق کیست؟

علی عبدالرازق (۱۸۸۷-۱۹۶۶)، روحانی مصری، قاضی محاکم شرعی و یکی از دانش‌آموخته‌گان الازهر در سال ۱۸۸۷م در استان «المنیا» مصر در یک خانواده ثروتمند چشم به جهان گشود. وی در کودکی قرآن را حفظ نمود و شامل «الازهر» گردید. در کنار دروس دینی در الازهر در «دانشگاه مصر» نیز به فراگیری علوم عصری پرداخت و پس از اتمام دوره‌ی «العالمیة» در الازهر به قصد ادامه تحصیل در سال ۱۹۱۲م به لندن رفت و شامل دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه آکسفورد گردید. با آغاز جنگ جهانی اول لندن را ترک کرد و دوباره به مصر بازگشت و در سال ۱۹۱۵م به عنوان قاضی در محکمه‌ی شرعی استان منصوبه تعیین گردید. وی در سال ۱۹۲۵م و یک سال پس از الغای خلافت در ترکیه، کتاب «الإسلام و أصول الحکم» را نوشت. این کتاب در مجامع فکری و سیاسی آن زمان غوغا برپا کرد و سرنوشت نویسنده را به دادگاه «هیئت کبار علمای الازهر» بزرگ‌ترین مرجع دینی در مصر کشاند. این هیئت پس از محاکمه علی عبدالرازق وی را از جمع «علمای الازهر» اخراج کرد و گواهی‌نامه تعلیمی و تحصیلی او را باطل نمود و حق هر نوع کار دینی و غیردینی را در ادارات از وی سلب کرد و دستو داد تا نام او از تمام دفاتر الازهر حذف گردد. وزارت عدلیه وقت نیز به پیروی از مصوبه «هیئت کبار علمای الازهر» او را از منصب قضا برکنار نمود.

علی عبدالرازق پس از تقریباً بیست و یک سال (سال ۱۹۴۶م) زمانی که برادرش شیخ مصطفی عبدالرازق (۱۹۸۵-۱۹۴۷م) به عنوان «شیخ الازهر» تعیین گردید، دوباره اعاده حیثیت کرد و به الازهر بازگشت. الازهر در دوران شیخ مصطفی عبدالرازق، گواهی‌نامه

«عالمیه» وی را به رسمیت شناخت و معتبر دانست و مصوبه سال ۱۹۲۵م را فسخ نمود.

علی عبدالرازق در مجلس پارلمان و سنای مصر و فرهنگستان زبان عربی نیز راه یافت و سپس در سال ۱۹۴۸م به عنوان وزیر حج و اوقاف، مصر منصوب گردید و هم‌چنان در دانشگاه قاهره مشغول تدریس شد. وی، سرانجام در ۲۳ سپتامبر سال ۱۹۶۶م درگذشت.

● کتاب اسلام و مبانی حکومت

علی عبدالرازق در کتاب «اسلام و مبانی حکومت» با شجاعت کم‌نظیر و با صراحت لهجه و استدلال به سبک روحانیان و اشاره به آیات قرآنی، احادیث نبوی و رویدادهای تاریخی و به شیوه‌ای پرسش و پاسخ، خلافت اسلامی را نفی کرد و اسلام را دولت نه، دین خواند. این کتاب در اواخر اپریل سال ۱۹۲۵م چاپ گردید و متقاضی بی‌شمار داشت. اسناد و مدارک و جلد قدیمی کتاب نشان می‌دهد که تنها در همان سال این کتاب سه بار تجدید چاپ یافته است.

برخلاف آنچه که در گام نخست به ذهن ما خطور می‌کند، چنانچه از مقدمه‌ی علی عبدالرازق دانسته می‌شود او این کتاب را بلافاصله بعد از سقوط و الغای خلافت در سال ۱۹۲۴م نوشته است، بل که نوشتن آن را در سال ۱۹۱۵م آغاز و در سال ۱۹۲۵م تمام می‌نماید. او می‌نویسد: «از سال ۱۳۳۳هـ.ش - ۱۹۱۵م، مسؤولیت قضاوت را در محاکم شرعی مصر پذیرفتم، همواره به این فکر بودم که موقعیت شغلی من اقتضاء می‌کند در باره تاریخ قضاوت

شرعی به تحقیق بپردازم.^۱ سپس او ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «از سال‌ها قبل که این بحث را شروع کردم و مراحل اولیه تحقیق آن را گذاراندم، تلاش پیگیری به‌خرج دادم که نتیجه آن همین دست‌نوشته‌هاست که هنوز برای حیات‌بخشیدن به آن و تفسیر موضوعاتش تلاش می‌کنم».^۲ او خیلی روشن می‌گوید: «این برگ‌نوشته‌ها ثمره تلاش‌های من در طول سال‌های متمادی است. در طول این سال‌ها بسیار پیش‌آمد که گاهی ماه‌ها از تحقیق دست‌بر می‌داشتم و دوباره به آن روی می‌آوردم. این اثر محصول کوشش‌ها و توانایی‌های من است که بعد از سال‌ها به‌منصه ظهور رسید.»^۳

با این سخنان علی عبدالرازق روشن می‌گردد که این کتاب در سال‌های متمادی نوشته گردیده و برخلاف باور رایج پس از الغای خلافت و در واکنش به خلافت‌خواهی ملک فؤاد (۱۸۶۸-۱۹۳۶م) تألیف نگردیده است.

این کتاب به‌زبان پارسی به‌نام‌های: «اسلام و مبانی حکومت» و «اسلام و مبانی قدرت» ترجمه گردیده و متفکرانی همانند: نصر حامد ابوزید (۱۹۴۳-۲۰۱۰م) و دکتر محمد عماره (۱۹۳۱-۲۰۲۰م) و دکتر عمار علی‌حسن با مقدمه‌های طولانی آن را به‌دلیل تقاضای زیاد مجدداً چاپ کرده‌اند.

نصر حامد ابوزید (۱۹۴۳-۲۰۱۰م) در باره این کتاب می‌نویسد: «آدم می‌پرسد و حق هم دارد که بپرسد، آیا کتاب اسلام و مبانی حکومت به‌گونه شایسته خوانده شده است؟ آیا تنها این کتاب در مورد نبرد فکری زمان خود سخن گفته و یا منظور آن، موضوعی

۱ - اسلام و مبانی حکومت ۱۶۸.

۲ - اسلام و مبانی حکومت ص ۱۶۹.

۳ - اسلام و مبانی حکومت ص ۱۶۹.

است که تاکنون حل نشده است؟ در کتاب علی عبدالرازق بسیاری موضوعاتی نهفته است که باید مورد مذاقه قرار بگیرد. بسیاری نکته‌های که او انتظار داشت اگر فرصت یابد آن را بنویسد؛ اما زمانه در حق او خیانت کرد. آیا ما هم در حق او خیانت بکنیم و کتاب او را در بستر قضیه‌ی خلافت و تلاش‌های ملک فؤاد برای به‌دست آوردن منصب خالی خلافت، بخوانیم؟

زمانی که این کتاب را در بستر دعوای امروزی و یا دعوای سطحی آن زمان می‌خوانیم در حق آن و نویسنده‌اش جفا می‌کنیم و داعیه بزرگ او را فراموش می‌نماییم. داعیه بزرگ او بشری‌سازی جدال دین و سیاست بود و او تلاش کرد این جدال را از حوزه عقاید به حوزه واقعی خود بکشد و این را جدال بشری در جامعه و تاریخ بخواند. این داعیه، داعیه‌ی آزادسازی دین از پلیدی‌های زمین و آزادسازی زمین از استفاده‌جویی‌های افراد منفعت‌طلب و سودجو از آدرس دین است. این داعیه علی عبدالرازق بود و تا هنوز داعیه ما نیز است.^۱

دکتر عمار علی حسن نیز در مورد این کتاب می‌نویسد: «این کتاب حجم کم دارد؛ اما پر از اندیشه است و سرشار از دلیری و جنجال‌برانگیز. این کتاب زمینه نشر کتاب‌های دیگری را که در نقد، دفاع از آن و یا بررسی پیام اصلی آن نوشته‌شد، مساعد نمود. کتابی که در مورد آن حرف می‌زنم، کتاب «الإسلام و أصول الحکم» علی عبدالرازق است؛ جز دو کتاب «فی الشعر الجاهلی» از طه حسین و «تحریر المرأة» از قاسم امین در دهه‌های اخیر هیچ کتاب دیگری به شهرت آن نمی‌رسد.»^۲

۱ - الإسلام و أصول الحکم، علی عبدالرازق با مقدمه‌ی نصر حامد ابوزید، ص ۴۸ و ۴۹.

۲ - الإسلام و أصول الحکم، علی عبدالرازق، با مقدمه‌ی دکتر عمار علی حسن، ص ۲۶.

دکتر محمد عماره (۱۹۳۱ - ۲۰۲۰م) در این مورد می‌نویسد: «از زمان راه‌یابی صنعت چاپ به کشور مصر، هرگز چنین حادثه‌ای رخ نداده بود که به‌محض انتشار یک کتاب چالشی عمیق پدید آید و این‌گونه منجر به برانگیخته‌گی و واکنش شود.»^۱

دکتر عبدالکریم سروش نیز می‌گوید: «اتفاق دیگر این بود که یکی از اساتید دانشگاه الازهر به‌نام علی عبدالرازق کتابی منتشر کرد به‌نام «الإسلام و أصول الحکم». با این‌که این کتاب، کتاب کوچکی بود، ولی آتشی برافروخت در میان همه‌کسانی که می‌خواستند برای اسلام تئوری حکومتی و خلافتی بدهند. این کتاب در مقابل همه آن‌ها برآمد. حرف این کتاب این بود، که اسلام ذاتاً حکومت و خلافت ندارد، و همه تئوری‌پردازی‌های حکومتی از دین اسلام نیست. علمای الازهر جمع شدند، بیانه‌ها علیه او دادند، شغلش را از او گرفتند، بلاهای بر سر او آوردند، دفترش را آتش زدند و بقیه را هم ترساندند. هم این‌که زنده ماند، خوش‌شانس بود. این کتاب دیگر اجازه چاپ در مصر پیدا نکرد. همین اواخر تازه در مصر تجدید چاپ شد.»^۲

نظریات این متفکران نشان می‌دهد که چقدر این کتاب تأثیرگذار بوده و ارزش دارد. این متفکران با وجود تفاوت گرایش‌های‌شان و با وصف اختلاف دیدگاه شماری از آن‌ها با علی عبدالرازق، در تأثیرگذاری و ارزش این کتاب اتفاق‌نظر دارند و آن را یکی از مهم‌ترین کتاب‌های قرن بیستم می‌خوانند.

۱ - علی عبدالرازق، اسلام و مبانی حکومت ص ۱۷.

۲ - سلوک دیندارانه در جهان مدرن - عبدالکریم سروش، جلسه دوازدهم.

اندیشه‌های سیاسی علی عبدالرازق

شوربختانه علی عبدالرازق به‌جز کتاب مذکور در باب «دین و قدرت» کتاب دیگری ننوشته و هم‌چنان - تا آن‌جا که من اطلاع دارم - دیگر به‌تفصیل در قالب رساله و یا مقاله‌ی طولانی و مستقل در این مورد سخن نگفته‌است. از همین‌رو، برای بررسی و استخراج اندیشه‌های سیاسی او تنها یک‌منبع داریم و آن‌هم؛ همین کتاب است. بنابراین، با استناد به این کتاب شماره‌وار اساسی‌ترین اندیشه‌ها و باورهای او را استخراج می‌نماییم. پس از بیان مقدمات ضروری اینک به‌اصل اندیشه‌های علی عبدالرازق رسیدیم. در این بخش به تفصیل دیدگاه‌های او را از قلم خودش می‌خوانیم و در صورت نیاز توضیح می‌دهیم.

خاستگاه قدرت در اسلام

علی عبدالرازق در باب نخست کتاب؛ اول معنای لغوی و اصطلاحی خلافت را بیان می‌کند و نظر مسلمانان را در باره خاستگاه قدرت بازگو می‌کند. او باور دارد که علمای مسلمان در باره خاستگاه قدرت دو دیدگاه دارند. وی می‌نویسد: «در یک ارزیابی استقرایی از دیدگاه‌های موجود عمدتاً با دو طرز تفکر در باره خلافت مواجه می‌شویم. طرز تفکر نخست دیدگاهی است

که اقتدار خلیفه را در امتداد سلطنت الهی می‌بیند و قدرت او را برگرفته از قدرت خداوند می‌پندارد. اما طرز تفکر دوم امت را خاستگاه قدرت خلیفه می‌داند. خلیفه مشروعیت خود را از امت کسب می‌کند. برخی از علما چنین باوری دارند و در مورد آن سخن زده‌اند.^۱ سپس علی عبدالرازق توضیح می‌دهد و می‌گوید: «طرز تفکر اول میان علما و عامه مسلمانان جریان دارد. آن‌ها در باره خلافت چنین می‌اندیشند که قدرت خلیفه برگرفته از قدرت خداوند است. در ابتدا این نحله خلیفه را سایه خدا بر روی زمین پنداشتند. این طرز تفکر در میان شاعران به سهولت گسترش یافت تا جایی که در روند مبالغه، برای خلفا جایگاه قدسی قائل شدند. اگر به‌اکثر تألیفات علما؛ به‌ویژه بعد از قرن پنجم نظری بیفکنید، خواهیم دید که آن‌ها همواره سعی کرده‌اند اثرشان را به‌یکی از سلاطین پیش‌کش کنند و در ابتدای کتاب آن‌ها را با اعطای قدرت فوق‌بشری تا سرحد مقام خدایی بالا ببرند.»^۲

او این اختلاف‌نظر را شبیه اختلاف‌نظر متفکران غربی می‌داند و می‌گوید: «روند اختلاف‌نظر مسلمانان در باره سلطه خلیفه (رهبر دینی) بر جامعه تشابه بسیاری به اروپا و تحولات آن دارد. در میان آنان شخصیتی همانند توماس هابز به‌طرز تفکر نخست معتقد بود، او سلطنت را امری قدسی و حقی آسمانی می‌پنداشت. اما کسان دیگری مانند جان لاک بر اساس طرز تفکر دوم می‌اندیشیدند.»^۳

سخن اخیر علی عبدالرازق نشان می‌دهد که در کنار این که او با منابع اسلامی آشنایی داشته از اندیشه‌ها و افکار متفکران غربی

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۷۸ و ۱۸۱.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۸۳.

نیز بی اطلاع نبوده و چند سال زندگی در غرب و یا هم رفت و آمد با بزرگان فکر و فرهنگ در مصر امثال محمد عبده و شاگردان او افق دید او را وسعت داده و فراتر از چارچوب مصر و الازهر می اندیشیده است.

سکوت قرآن و سنت در باره ی خلافت

علی عبدالرازق در باب دوم کتاب اول، نظر موافقان نظریه خلافت و دلایل آن ها را نقل می کند و سپس به نقد این دلایل می پردازد. او بیان می کند که خلافت ریشه دینی ندارد و نمی توان در قرآن و سنت سند محکمی برای اثبات آن ارایه کرد. او از ناتوانی علمای مسلمان از ارایه دلایل قرآنی به منظور اثبات نظریه خلافت سخن زده و می نویسد: «به جان خویش سوگند می خورم که اگر طرفداران خلافت-خیلی زیاد هم اند-حتا یک مورد در قرآن شبهه دلیلی می یافتند، روی آن پافشاری می کردند و شبهه دلیلی را دلیل می خواندند. لیکن علمای منصف و متکلف، از این که در کتاب خدا دلیلی برای اثبات نظر خود بیابند اظهار ناتوانی کردند. از این رو به اجماع روی آوردند و روشی منطقی و مبتنی بر احکام عقلی را در پیش گرفتند.»^۱ او ادامه می دهد و می نویسد: «عجیب تر آن که شما اگر کتاب خدا را در دست بگیرید. از سوره فاتحه تا سوره ناس به هر کجای آیات که نظر کنید، در باره امامت عامه یا خلافت در آن چیزی نمی بینید. چگونه کتابی که در تفصیل دین از هیچ چیز فروگذار نکرده است، اشاره ای به موضوع خلافت ندارد؟»^۲

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۸۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۸۸.

علی عبدالرزاق هم‌چنان معتقد است که در سنت نیز دلیلی برای اثبات نظریه خلافت وجود ندارد. او می‌نویسد: «البته این تنها قرآن نیست که مقوله خلافت را نادیده گرفته و به موضوع آن نپرداخته است؛ بلکه سنت نیز مانند قرآن به این مبحث نپرداخته است. همین موضوع برای ما نشان می‌دهد که بدانیم چرا علما نتوانسته‌اند در این زمینه بر مبنای حدیث استدلال نمایند.»^۱ او سپس برخی روایاتی را که در آن واژه‌های امامت، خلافت و بیعت آمده نقل نموده و می‌گوید: «تمام آن‌چه که از احادیث در باره امامت، خلافت و بیعت وجود دارد، ما را به چیزی بیش از آن که حضرت مسیح در باره قیصر گفته است، دلالت نمی‌کند.»^۲ او می‌نویسد: «حضرت مسیح وقتی از حکومت قیصرها سخن گفت، فرمود: آن‌چه برای قیصر است به قیصر ارزانی باد! در حالی که نمی‌توان از این عبارت این گونه استنباط نمود که حضرت مسیح حکومت قیصر را توجیه شرعی کرده است و آن را حکومتی از جانب خداوند متعال دانسته است. همه کسانی که زبان بشری را می‌فهمند به این نکته واقف می‌باشند که از این گفتار حضرت مسیح، توجیه حکومت قیصر استنتاج نمی‌گردد.»^۳

علی عبدالرازق ادعای اجماع در باره «جوب خلافت» را نیز نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «به هر حال ما در صدیم که بگوییم ادعای اجماع در این جا علاوه بر این که صحیح نیست، روایتی نیز در باره اجماع صحابه به تنهایی یا صحابه و تابعین یا علمای مسلمانان و یا هر مسلمان دیگر شنیده نشده است.»^۴

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۸۹.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۱.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۱.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۵.

او به عنوان نتیجه گیری می نویسد: «آن چه من از کتاب خدا شناخته ام، خالی بودن این کتاب کریم از مقوله خلافت است. همان طور که سنت نبوی نیز آن را نادیده انگاشته است و با اجماعی هم در این رابطه مواجه نیستیم. با این ترتیب آیا دلیل دیگری در دین؛ به جز کتاب، سنت و یا اجماع برای اثبات مقوله خلافت باقی می ماند؟»^۱

بی بضاعتی مسلمانان در علوم سیاسی

علی عبدالرازق باور دارد که مسلمانان در عرصه علوم سیاسی سهم چندانی نداشته و در این عرصه بسان عرصه های دیگری تألیف و ترجمه نکرده اند. او می نویسد: «آن چه در تاریخ حرکت علمی مسلمانان قابل توجه می باشد، بهره مندی و حظ اندک آنان از علوم سیاست نسبت به سایر علوم است، به همین خاطر در میان آن ها مؤلف یا مترجمی در زمینه علوم سیاسی - جز اندکی - سراغ نداریم و کسی را نمی شناسیم که نظام های حکومتی و اصول سیاست را به بحث کشیده باشند.»^۲ او ادامه داده و می پرسد: «اما این که چه شد علمای ما در پی گیری علم سیاست سرگشته شدند و بدون این که نتیجه ای بگیرند، از آن دست شستند، جای تأمل دارد. باید دید که چرا علمای ما نسبت به تفکر سیاسی افلاطون در کتاب «جمهوری» و یا کتاب «سیاست» ارسطو غفلت کرده اند و چگونه راضی شدند تا مسلمانان در جهالت بمانند و اصول سیاست و انواع حکومت را تنها از آن یونانیان بدانند؟»^۳ او فشار دستگاه قدرت را سبب اصلی این غفلت می داند و در

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۵.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

پاسخ می‌نویسد: «همه‌چیز را دشمن خود پنداشتن قاعده چنین اقتداری [اقتدار برخاسته از زور] است، با آن که بسیاری از این دشمن‌تراشی‌ها خیالی بیش نیست. فشار دستگاه بر روند آزادی علمی در جامعه از این نقطه آغاز می‌شود. به‌همین دلیل مدیریت مجامع علمی در دستور کار قرار می‌گیرد و در این میان بدون شک علم سیاست برای حاکمان خطرناک‌ترین علم محسوب می‌گردد؛ چرا که علم سیاست از انواع حکومت‌ها و خصوصیات آن و از ایجاد نظم در کلیه دستگاه‌های دولتی و ... سخن می‌گوید و بدین جهت سلاطین علم سیاست را دشمن خود می‌پندارند و راه آموختن آن را بر مردم می‌بندند.»^۱

قیام‌های پی‌درپی در برابر خلافت

علی عبدالرازق قیام‌های پی‌درپی در برابر دستگاه خلافت را یکی از نکات مهم در تاریخ اسلام می‌داند و با بیان این نکته وقوع اجماع برای «وجود نصب خلیفه و خلافت» را زیر سوال می‌برد. او می‌نویسد: «نکته مهم دیگری که باید به آن توجه نمود، چالش دایمی در عرصه خلافت از صدر اسلام؛ یعنی از زمان ابوبکر تا به امروز است که همواره آن را در معرض قیام‌کنندگان در برابر خلافت قرار داده است.»^۲ او به یک واقعیت تاریخی مهم و شگفت‌آور در تاریخ اسلام اشاره نموده و می‌نویسد: «در تاریخ اسلام موردی را نمی‌شناسیم که علیه خلیفه خروج نکرده باشند یا شاهد مرگی از پی مرگ دیگر نباشیم.»^۳ این سخن علی عبدالرازق نشان می‌دهد که همواره در برابر خلافت مخالفینی وجود داشته و

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۶.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۶.

در طول تاریخ اسلام این مخالفت‌های گاهی به‌گونه شدید و گاهی هم به‌گونه نامحسوس و خفیف ادامه داشته است. با یک مرور کلی در تاریخ اسلام و نبردها و درگیری‌های که میان مسلمانان برای کسب مقام خلافت رخ داده، این نکته به‌گونه روشن مشاهده می‌گردد.^۱

خلافت و خشونت

علی عبدالرازق اذعان می‌دارد که «خلافت در نزد مسلمانان، بیعتی اختیاری است که مبتنی بر رغبت و تمایل اهل حل و عقد شکل گرفته است. اما واقعیت جاری قدرت خلفا و سلاطین کشورهای اسلامی برخلاف این تعریف و عموماً برپایه ترس است.»^۲ او ترس و فشار، زور و اسلحه، ارتش نیرومند و خشونت و سرکوب را پایه‌های اصلی و عوامل شکل‌دهنده خلافت می‌خواند و باور دارد که خلافت برپایه خشونت بنیافته است؛ نه براساس خواست و اراده‌ی ملت. وی می‌نویسد: «در واقع خلافت حکومتی است که تنها با قدرت اسلحه و ارتش سرایا مسلح برجا مانده است؛ بدون آن که هرگز به ثبات خویش اطمینان داشته باشد و توانایی به پایان رساندن برنامه خویش را محقق سازد.»^۳ او به تاریخ اسلام نگاهی می‌اندازد و اساس خلافت سه خلیفه‌ی نخست را قدرت مادی و ثبات می‌داند و دوران حکومت علی و معاویه به بعد را دوران دودلی، ترس، خشونت و بی‌ثباتی می‌خواند.^۴ او می‌نویسد: «اما از دوره حکومت علی و معاویه به بعد شک و دودلی بر جامعه

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۷.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۷.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

سیطره انداخت و از آن تاریخ تاکنون هیچ خلیفه‌ای نتوانسته است بدون اتکا به نیروی مسلح دوام خود را تضمین کند.^۱

علی عبدالرازق باور دارد که در طول تاریخ قدرت غالب از آن خلافت بوده و همواره مردم از این قدرت ترس و وحشت داشته‌اند. او می‌نویسد: «بی‌شک در طول تاریخ قدرت غالب، همیشه از آن خلافت بوده و همواره اذهان عمومی از قدرت قهریه آنان وحشت داشته‌اند و اگر در این باره افراط نکرده باشیم؛ باید بگوییم خلافت همواره حلقه‌ای از زنجیر قهر اقتدار بوده است و سلطنتی بنا نشده است؛ مگر آن که محل استقرار آن برفراز گردن‌های بریده بوده است.»^۲ او ادامه داده و زندگی و دوام اقتدار صاحبان تاج را مرهون گرفتن روح انسان‌ها می‌داند. وی می‌نویسد: «صاحبان تاج همواره حیات‌شان را منوط به گرفتن حیات انسان‌ها و قدرت‌شان همواره مبتنی بر تاراج عمومی بوده است. کرامتی برای آن متصور نیست؛ مگر آن که کرامت انسانی را سلب کرده باشند مانند: شب سیاهی که روشنایی صبح را به زنجیر کشیده است و روشنایی خود را تنها در سایه برق شمشیرها و آتش جنگ‌ها تأمین می‌کند.»^۳

او باور دارد که همواره غلبه و زور عامل اساسی شکل‌گیری و دوام خلافت بوده است. اگرچه گاهی این عامل محسوس نبوده و برای همه قابل دید نبوده، اما قطعاً وجود داشته است.^۴ وی این روند را یک‌روند طبیعی می‌داند و می‌نویسد: «بر این اساس طبیعی می‌نماید که پادشاهی در هر امتی برپایه غلبه و قهر برپا

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۸.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۸.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۸.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۸.

می‌گردد.»^۱ وی بار دیگر تأکید می‌کند و می‌نویسد: «آن‌چه ما بدان اشاره کردیم بر این نکته تأکید دارد که جز موارد نادری هیچ خلافتی در تاریخ اسلام وجود نداشته است که برپایه ارباب و ایجاد ترس توسط قوای مادی مسلح بنیان نشده باشد.»^۲ او در این مورد نمونه‌های را از تاریخ اسلام مانند بیعت یزید و ... نقل می‌کند و می‌گوید: «هر چیزی که به کمک شمشیر بدست بیاید و با حمایت شمشیر تداوم یابد در آن تسامح نیست و نفسانیت نیز چنین حالتی را گرامی خواهد داشت.»^۳ او عشق، ولع و غیرت به قدرت را از عوامل استبداد و ستم و خشونت می‌داند و می‌نویسد: «در زندگی دنیوی آن چیزی که یک‌مرد را به‌سوی استبداد و ظلم می‌راند و ستم‌کردن و دشمنی را بر او آسان می‌کند، قرار گرفتن در مقام خلیفه است.»^۴ و او باور دارد که مقام خلافت شهوت قدرت را در آدمی تحریک می‌کند و سرانجام در نتیجه تعصب، غیرت و تعلق خاطر به قدرت «چیزی جز استبداد پدید نمی‌آید و داوری جز شمشیر به‌جای نمی‌ماند.»^۵ تمام وقایع ناگواری که در تاریخ ثبت گردیده است، عشق به قدرت را نشان می‌دهد. او نمونه‌های در تاریخ اسلام از جمله شهادت امام حسین و ... را نقل می‌کند و می‌پرسد: «آیا حب خلافت همراه با غیرت‌ورزیدن بر آن و قدرت فروان همان چیزی نیست که یزید بن معاویه را به‌سوی مباح‌کردن خون پاکترین انسان‌ها، حسین فرزند فاطمه دختر رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سوق داد؟ و آیا غیر از این عوامل بود که سبب شد حاکمیت یزید بن معاویه حرمت خلافت صدر

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۱۹۹.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۰.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۱.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۵ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۲.

اسلام را بشکند و پرده حرمت‌ها را در مدینه رسول صلی‌الله علیه و سلم پاره کند؟»^۱

به‌باور علی عبدالرازق عشق به قدرت سلطان را شیطان صفت می‌کند و او را درنده‌خو، خون‌ریز و دشمن تراش می‌سازد و وادار می‌کند تا با آن‌چه که از حرمت او می‌کاهد و مقام قدسی او را مخدوش می‌کند، به‌ستیزه برخیزد.^۲

نیاز جامعه به حکومت

علی عبدالرازق در پاسخ به این استدلال که خلافت برای برقراری شعائر دین و صلاح رعیت یک‌نیاز است به نظریه متفکران سیاسی توسل می‌جوید و نیاز جامعه به حکومت و نظم را یک اصل مورد اتفاق میان تمام اقشار بشر می‌داند. او می‌نویسد: «شناخته شده‌ترین نظریه‌ای که علمای سیاسی در جهان متمدن ناچار از پذیرش آن بوده‌اند. اصل اعتقاد به نظم و اختلاف مکاتب سیاسی در تعریف شکل حکومت است. آن‌چه برای ما اهمیت دارد و غیرقابل شک است، بیزاری از هرج و مرج می‌باشد و این که [آدم‌ها] می‌خواهند زیر لوای قانون و نظم به امورشان رسیدگی شود.»^۳ او آیاتی را که در قرآن کریم به موضوع «حکم» اشاره نموده، در همین سیاق تفسیر نموده است.

علی عبدالرازق معتقد است که مسلمانان هم‌مانند ملت‌های دیگر نیاز دارند حکومت داشته باشند. اما حکومت مورد نظر او همان حکومت از منظر متفکران علوم سیاسی است نه یک نظام مشخص به نام خلافت. او می‌نویسد: «امروز ممکن است

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۲.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۳.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۶.

گفته شود مسلمانان برای جلوگیری از گسست قدرت مانند همه ملت‌های دنیا نیازمند حکومتی هستند که امورشان را به وسیله آن سروسامان بدهند. اگر آن‌چه را که فقیهان بیان می‌کنند همان منظوری باشد که علمای سیاسی عنوان کرده‌اند، آن‌ها به مطلب صحیحی اشاره می‌کنند. اما اگر آن‌ها برپاداشتن شعائر دینی و مصلحت مردم را متوقف به نظام خلافت می‌دانند و آن را صورتی از حکومت در کنار سایر حکومت‌ها از قبیل: مطلقه، مشروطه، فردمحور، جمهوری، قانونی-دمکراسی، اشتراکی تلقی نمی‌کنند به استدلالی دور از ذهن دست یازیده‌اند که نتیجه‌ای برای آن‌ها دربر ندارد. و اگر مرادشان از خلافت نوع خاصی از حکومت است، می‌توان گفت دلیل‌شان در اثبات این ادعا، بسیار ناقص و ناپایدار است.^۱

او به اساس شواهد عقلی و تاریخی بیان می‌کند که برپایی شعائر دینی در نوع خاصی از حکومت به نام خلافت خلاصه نمی‌شود. حتا او باور دارد که «پیروی از این نوع حکومت و حاکمان صلاح دنیوی را نیز تأمین نمی‌کند؛ چه رسد به پاسخ‌گویی به نیازهای که در حوزه دین با آن مواجه‌اند.»^۲ سرانجام علی عبدالرازق خلافت را مایه نکبت و سرچشمه بدبختی برای اسلام و مسلمانان می‌داند و می‌نویسد: «اگر بخواهیم بیش‌تر از این خلافت را وصف کنیم باید بگوییم چیزی جز نکبت برای اسلام و مسلمانان و منبع شر و فساد نبوده است.»^۳ او بار دیگر تأکید می‌کند که «دین ما بی‌نیاز از خلافت مورد نظر فقیهان است.»^۴

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۹.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۹.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۰۹.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۱۰.

علی عبدالرازق با اشاره گذرا به تاریخ و دست به دست شدن قدرت میان عباسی‌ها، مملوکی‌ها، سامانی‌ها، قرمطی‌ها، آل بویه، اخشیدی‌ها، ایوبی‌ها و عثمانی‌ها به این نتیجه می‌رسد: «بعد از این شرح مختصر از تاریخ خلافت، پرسش من این است آیا با این اوصاف خلفا و پادشاهان چیزی از مصالح دین و دنیای مسلمانان به جای گذاشتند یا این که آن‌ها بت‌هایی بودند که به حرکت درآوردند و جان‌دارانی بودند که قدرت را مسخر خود کرده‌اند؟ می‌بینیم که در تمام سرزمین‌های اسلامی؛ به جز مصر زنجیره خلافت از هم گسسته شده است و مردم قدرتش را نادیده انگاشته‌اند. در این سرزمین‌ها مردم خارج از فضای خلافت و به دور از خضوع مشرکانه و بدون این که به دین فرضی احترامی بگذارند، به زندگی خود ادامه می‌دهند. آیا چیزی از آن‌ها کم شده است؟ آیا با سقوط خلافت، رحمت آسمان و زمین از آن‌ها دریغ شده است؟ آیا ظلمت، دنیای آن‌ها را فراگرفته است؟ هرگز چنین نیست! دنیا سقوط خلفا را نظاره کرد و هیچ‌یک از اعیاد و اجتماعات آن‌ها نیز تعطیل نشد! معاذالله که خداوند متعال برای بقای دین یک‌نوع حکومت را سرپرست و کفیل آن قرار دهد، عزت و ذلت را منوط به نوعی از حکومت نماید و صنف خاصی را برای مسند امیری در نظر بگیرد. خداوند اراده نکرده که مسلمانان صلاح و فسادشان را در گرو خلافت قرار بدهند و در سایه رحمت خلفا باشند که تنها در شأن خداوند است که دینش را حفظ نماید و بر بندگان خود رحمت عنایت فرماید.»^۱

به این ترتیب علی عبدالرازق ادعای خلافت را زیر سوال می‌برد، بی‌اساس می‌خواند و آن را نفی می‌کند و دلایل طرفداران آن را قانع کننده نمی‌داند.

ابهام در روش قضایی پیامبر

علی عبدالرازق باور دارد که روش قضایی پیامبر پیچیده و مبهم است. او می‌نویسد: «وقتی از تاریخ قضاوت در عصر پیامبر سخن به میان می‌آید، چگونه‌گی قضاوت آن حضرت خالی از پیچیدگی و ابهام نیست.»^۱ او قضاوت در منازعات را یک ابتکار جدید از سوی پیامبر نمی‌داند، بلکه بیان می‌دارد پیش از اسلام نیز اقوام عرب و غیرعرب با این مسائل درگیر بوده‌اند. او می‌نویسد: «در زمان پیامبر هم این منازعات وجود داشته‌است. کمالین که قبل از اسلام نیز اقوام عرب و غیرعرب با این مسائل درگیر بودند.»^۲ وی قضاوت پیامبر را انکار نمی‌کند، بلکه معتقد است که نمی‌توانیم از مجموع روایات در مورد قضاوت پیامبر به آسانی روش قضایی آن حضرت را استنباط کنیم. او حتا این کار را ناممکن می‌داند. وی می‌نویسد: «در تاریخ صحیح نیز هرگاه در مورد قضاوت آن حضرت مطلبی می‌خوانیم، می‌بینیم که او مشکلات را رفع کرده است؛ اما استنباط روش از نظام قضایی آن حضرت به آسانی امکان‌پذیر نیست و حتا غیرممکن می‌نماید.»^۳ وی روایان روایات را از ارایه تصویر روشنی در باره قضاوت پیامبر ناتوان می‌داند و می‌نویسد: «نقل‌کنندگان احادیث نبوی نیز توانایی آن را ندارند که برای ما صورت روشنی از قضاوت پیامبر را ارایه دهند؛ چرا که در زمان او نظام حکومتی به معنای متعارف وجود نداشته‌است.»^۴ در این جا ملاحظه می‌کنیم که به معنای امروزی کلمه در زمان پیامبر نظام حکومتی وجود نداشته است و نظام قضایی هم طبعاً بخشی از

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۱۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۱۶.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۱۶.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

نظام حکومتی است. وقتی نظام حکومتی وجود نداشته، نظام قضایی به معنای امروزی هم وجود نداشته است. این ابهام سبب می‌گردد تا به درستی ندانیم که پیامبر فرد دیگری را به قضاوت برگزیده است یا نه؟ در این مورد روایات متفاوتی و مختلفی وجود دارد. برخی‌ها باور دارند که پیامبر حضرت عمر، علی، معاذ و ابوموسی اشعری را به منصب قضاوت گماشته است. در این مورد روایاتی هم وجود دارد. علی عبدالرازق پس از نقل این روایات می‌نویسد: «روایاتی را که در این باره برای شما عنوان کردیم نشان می‌دهد که ارزیابی نظام قضایی در عصر نبوت کار آسانی نیست.»^۱ وی قضاوت پیامبر را یکی از وظایف اساسی او به عنوان پیامبر نمی‌داند. او می‌نویسد: «آنچه ما بدان واقف شده‌ایم، این نکته است که نظام قضاوت در عصر نبوی از قضاوت در باره عملکرد حکومت و وظایف اساسی که در ایام رسالت آن حضرت تحقق یافته است، جدا می‌باشد و هر پژوهشگری منطقی می‌تواند این نکته را بفهمد که رسول‌الله برای هیچ‌یک از مناطقی که فتح شدند، والی به منظور اداره امور و مدیریت اوضاع تعیین نکرده و مأموریت‌های که پیامبر از قبیل تولیت، رهبری لشکر، اجرای امور، امام جماعت، تعلیم قرآن و دعوت به اسلام می‌داده - جز در موارد خاص - از امور عام نبوده است. البته نباید فراموش کرد که هر مأموریتی یک محدوده زمانی داشته است.»^۲ وی باور دارد که تمام این امور از مواردی است که مفهوم دولت را تکمیل نمی‌کند. او هم‌چنان مواردی چون پرداختن به امور مالی، حراست از جان و مال مردم که پیامبر افراد را به انجام آن‌ها مأمور می‌کرد را از ساده‌ترین اشکال حکومت‌داری می‌داند و معتقد است

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۱.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۲.

که نمی‌توان این امور را گواهی بر مفهوم دولت گرفت.^۱

پیامبر نه پادشاه

علی عبدالرازق نخستین کسی است که در جهان اسلام این موضوع را مطرح می‌کند و می‌پرسد که آیا پیامبر پادشاه بوده و یا نه؟ او پیش از وارد شدن به این موضوع توضیح می‌دهد که بررسی این موضوع آسیبی به دین نمی‌رساند و ایمان پژوهشگر را مخدوش نمی‌سازد. او میان رسالت و پادشاهی تفکیک می‌کند و می‌نویسد: «بدان که رسالت غیر از پادشاهی است و شق دیگر بین این دو شکل متصور نیست؛ چرا که رسالت مقام خاص خود را داراست و پادشاهی مقام دیگری را می‌طلبد. هم‌چنان پادشاه نمی‌تواند نبی باشد. خداوند متعال از رسول‌الله نیز نخواسته است که شاه باشد، بلکه اکثر پیامبران به‌عنوان فرستادگان خدا [نه پادشاهان] محسوب می‌شوند.»^۲ او انکار نمی‌کند که برخی پیامبران هم‌چون حضرت یوسف منصب حکومتی داشته‌اند؛ اما این موارد را پدیده نادر می‌داند. اما آیا حضرت محمد هم از پیامبرانی است که خداوند رسالت و حکومت را به آن‌ها بخشیده‌است؟ وی در پاسخ این پرسش بیان می‌کند که علمای مسلمان در این مورد سخنی نگفته‌اند، اما عامه مسلمانان همواره حضرت محمد را پادشاه و پیامبر تلقی می‌کنند و او را پایه‌گذار دولت سیاسی - مدنی در اسلام می‌دانند. او می‌نویسد: «ما هیچ‌یک از علما را سراغ نداریم که در این باره رأی صریحی داشته‌باشند و یا به این موضوع پرداخته باشند. با این حال آن‌چه ما در حد توان استنتاج کرده‌ایم، این موضوع است که عامه مسلمانان،

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۲.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

پیامبر را توأم ملک و رسول تلقی می‌کنند.^۱

بازتعریف جهاد

علی عبدالرازق معتقد است که در حکومت نبوی مواردی وجود دارد که شبیه به مظاهر حکومت سیاسی و آثار سلطنت و حکومت‌داری است. او می‌نویسد: «اولین موردی که در اثبات حکومت‌داری در صدر اسلام به ذهن خطور می‌کند، مسئله جهاد است که پیامبر در چارچوب آن به جنگ مخالفین خود از قوم عرب پرداخت و با کشورگشایی، غنیمت‌گرفتن اموال، به اسارت‌گرفتن مردان و زنان دشمن، حاکمیت خود را تا بصره و دورترین نقاط جزیره العرب گسترش داد و لشکریان آن حضرت در مناطق مختلف نفوذ یافتند و دولت روم و ایران و نجاشی پادشاه حبشه و هم‌چنین مصر به پذیرش دین اسلام فراخوانده شدند.^۲ باوجود این، برداشت وی از جهاد برخلاف تصور رایج از این مقوله است. او جهاد را تنها وسیله‌ای برای دعوت به دین خدا نمی‌داند؛ بلکه باور دارد که جهاد وسیله‌ای برای تثبیت سلطنت و توسعه ملک‌داری نیز بوده است. او می‌نویسد: «ظاهراً مسأله این‌ست که جهاد به‌طور مجرد دعوتی برای دین محسوب نمی‌شود و نمی‌توان آن را عاملی برای فراخواندن مردم به ایمان به خدا و رسول آن دانست، در این‌صورت نفس جهاد چیزی جز وسیله‌ای برای تثبیت سلطنت و توسعه ملک‌داری تلقی نخواهد شد.^۳ او باور دارد که دعوت به دین خدا به بیان و وسایل متناسب است و اجبار مردم به‌زور و اکراه با هدایت قلب‌ها و تطهیر عقیده

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۷.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۲۹.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۰.

سازگاری ندارد. او می‌نویسد: «در حالی که دعوت دین دعوت به خداست و قوام آن دعوت به بیان و تحریک قلب‌ها با وسایل متناسب است و اجبار مردم با زور و اکراه با هدایت قلب‌ها و تطهیر عقیده سازگاری ندارد و ما در تاریخ سراغ نداریم حکومت‌ها بر قلب‌ها با شمشیر پیروز شده باشد.»^۱ او پس از نقل آیاتی که اکراه در پذیرش دین را نفی می‌کند، می‌نویسد: «این مبادئ از رسالت پیامبر تصریح شده است مانند آن‌چه که در رسالت برادرانش مورد تأکید قرار گرفت که آن‌ها همواره بر اقناع خلق و پند و اندرز آن‌ها تأکید کردند و هیچ‌گاه بر قدرت و زور متکی نگردیدند. اگر بر این باور باشیم که پیامبر در گسترش دین به زور و ارباب پناه برده است، باید بگوییم که چنین روشی دیگر دعوت به دین و ابلاغ رسالت به جهانیان محسوب نمی‌شود، بلکه ملک‌داری برای تکوین حکومت اسلامی به حساب می‌آید و چنین حکومتی جز با شمشیر و حکم قهر و قدرت قوام نمی‌یابد. با چنین دیدگاهی است که آن‌ها از اسرار جهاد نبوی و معنای آن غفلت می‌کنند.»^۲ او می‌نویسد: «بی‌شک گاهی در سیره نبوی صبغی از اعمال حکومتی دیده می‌شود. ولی با اندک تأمل آن را وسیله‌ی می‌بینیم که تنها برای تثبیت دین و دفاع از دعوت خویش به کار گرفته شده‌اند. و عجیب نیست اگر جهاد به عنوان وسیله‌ی از جمله وسایل در راه تبلیغ دین به کار گرفته شده‌است؛ چرا که پاره‌ای اوقات اعمالی که «شر» قلمداد می‌شوند، در راه دستیابی به خیر ضروری می‌گردند، مانند تخریب بنای کهنه‌ی که مقدمه ضروری آبادانی و رونق مجدد است. البته برخی می‌گویند جهاد معطوف به کسب قدرت است، و لیکن ما می‌گوییم این سنت

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۰.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۱.

خدا در میان خلق است که نزاع حق و باطل در این دنیا همواره برپا باشد تا بدین وسیله خداوند میان انسان‌ها قضاوت کند. آیا هنگامی که خداوند برای زمین بهاری قرار می‌دهد و سپس آنرا به‌خزان مبدل می‌کند، در پس چنین تدبیری نقصان قدرت او متصور است یا این که بنای رفیع خلقت برچنین نقشه‌ی استوار می‌باشد؟^۱

حکمرانی پیامبر و جدایی میان امر دینی و دنیوی

ما در تاریخ اسلام نشانه‌ها و نمونه‌های داریم که از مظاهر حکمرانی به‌شمار می‌رود. علی عبدالرازق دو نمونه از این نشانه‌ها را نقل می‌کند. نمونه اول جهاد است که قبلن به‌آن پرداختیم و اما نمونه دوم جمع‌آوری زکات، غنایم و امور مالی است که در زمان پیامبر صورت گرفته‌است. آنانی که باور دارند حضرت محمد هم‌زمان پیامبر و حاکم بوده‌است، به‌این موارد استدلال نموده و به‌این نتیجه رسیده‌اند که پیامبر در کنار نبوت، حکومت نیز ساخته است. علی عبدالرازق این موارد را رد نمی‌کند، اما او باور دارد که این موارد ربطی به رسالت ندارد و خارج از این چارچوب باید تلقی گردد. وی این نظریه را که حکمرانی پیامبر جدا از محدوده رسالت بوده، پدیده ناشناخته در میان مذاهب مسلمانان می‌داند و باور دارد که این مذاهب طرح این نظریه را کفر و الحاد تلقی نکرده‌اند.^۲ وی می‌نویسد: «از این موضوع نباید هراسید که حکمرانی پیامبر مقوله‌ی خارج از چارچوب رسالتش بوده‌است؛ چرا که امر دنیوی هیچ پیوندی با رسالت او ندارد.»^۳ او بیان

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۰.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۳.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۳.

می‌دارد که این نظریه با معنی رسالت، روح تشریع و تاریخ پیامبر هم‌خوانی دارد و می‌توان برای اثبات آن در تاریخ پیامبر اسنادی پیدا کرد. اما او می‌پذیرد که این نظریه باید راه طولانی را بپیماید تا مورد پذیرش واقع گردد؛ چون اینک نظری نامأنوس می‌نماید. وی انکار نمی‌کند که عموم مسلمان نظریه جمع میان دولت و نبوت را می‌پذیرند و در عملکرد و روش آن‌ها این موضوع به روشنی قابل دید است.^۱ اما باوجود این او تأکید بر نظریه جدایی میان امر دینی و دنیوی و یا رسالت و حکومت در تاریخ پیامبر دارد و پرسش‌های ذیل را مطرح می‌کند: «اگر رسول‌الله در صدد تأسیس یک دولت سیاسی در چارچوب تشریع بوده‌است، چرا دولت او از بسیاری از ارکان دولتی و پایه‌های حکومتی خالی است؟ چرا او در تعیین قضات و فرمان‌داران حکومتی، دارای یک نظام اداری نبوده است؟ به چه دلیل او برای مردم از نظام حکمرانی یا قواعد شورا سخن نگفت؟ چرا در زمان او علما در حیرت و اضطراب از امر نظام حکومتی، این بحث را به حال خود واگذار نمودند؟»^۲

او پس از طرح این پرسش‌ها بار دیگر تأکید می‌کند که در این مورد ابهام، اضطراب و نقص وجود دارد و باید سرچشمه این همه را بدانیم. آن‌های که باور دارند پیامبر دولت جدید تأسیس کرد، از روی درماندگی به این اعتقاد روی می‌آورند که دولت زمان پیامبر در غایت کمال است و عقول بشر از درک آن عاجز است. آن‌ها هم‌چنان می‌گویند که علمای گذشته از بازگویی چنین رخدادی صرف‌نظر کرده‌اند و یا این‌که آن‌ها نقل کرده‌اند؛ اما از دید ما پنهان‌مانده است. اما هر دوی این پاسخ‌ها را علی‌عبدالرازق نمی‌پذیرد. او پاسخ نخست را قانع‌کننده نمی‌داند و در باره‌ی پاسخ

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۳.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۳۵.

دوم اعتراف می‌کند که خیلی امور در تاریخ پنهان مانده، اما این احتمال را مانع طرح پرسش‌های جدیدی در باره نظام حکومت نبوی نمی‌داند. هم‌چنان می‌توان در پاسخ به این پرسش‌ها به ساده‌زیستی پیامبر اشاره کرد و این موارد را از امور عرضی - نه اساسی - دولت شمرد. اما با وجود این که وی ساده‌زیستی پیامبر را تأیید می‌کند و در این موارد روایات زیادی را نقل می‌کند، اما او ساختارهای و روش‌های که در استحکام‌بخشیدن به نظام حکومت به کار می‌آیند، از مقوله تکلف و مقررات مشقت‌آفرین نمی‌داند و آن را منطبق با ضروریات و منافع مردم می‌داند و مغایر با تمایلات ساده‌زیستی نمی‌شمارد. وی پس از بیان این سه دلیل می‌نویسد: «اگر بخواهیم از میان روش‌های برشمرده یکی را برگزینیم که با عقیده دینی ما هم‌خوانی بیشتری داشته‌باشد، با مانعی مواجه خواهیم شد؛ زیرا در هیچ‌یک از نظریه‌های فوق انسجام لازم را مشاهده نمی‌کنیم.»^۱ او در ادامه می‌نویسد: «بی‌شک برای این نکته باید تأکید کرد که بسیاری از ساختارها و روش‌هایی که در استحکام‌بخشیدن به نظام حکومت به کار می‌آیند، از مقوله تکلف و مقررات مشقت‌آفرین نمی‌باشند و منطبق بر ضروریات و منافع مردم اند و نمی‌توان آن‌ها را مغایر با تمایلات ساده‌زیستی دانست، تا آن‌جا که یک حکومت دارای ویژگی‌های مدنی و سازندگی نمی‌تواند آن‌ها را نادیده انگارد.»^۲ او در پایان می‌نویسد: «البته این یک ظلم غیرقابل قبول است که ما منشأ کاستی‌های نظام حکومتی عصر نبوی را سادگی فطری آن بدانیم و جانب تکلف را بگیریم.»^۳

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۱.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۱.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۱.

رسالت؛ دین نه دولت

علی عبدالرازق کسانی را که در تلاش هستند تا اثبات کنند که پیامبر حاکم سیاسی بوده‌است، دچار سرگردانی و لغزش می‌داند. او باور دارد که پیامبر تنها رسول بوده و هیچ‌گاه حکومت و رسالت را به‌هم نیامیخته‌است. او می‌نویسد: «پیامبر تنها رسولی برای فراخواندن مردم به دین بود و هیچ‌گاه حکمرانی و رسالت را به‌هم نیامیخت. همانا پیامبر هیچ‌گاه در صدد تأسیس مملکت آن‌چنان که در فهم سیاسی امروز مراد است، برنیامد و مانند همه رسولان نه سلطان بود و نه مؤسس دولت و نه داعیه سلطنت داشت.»^۱ باوجود این، او انکار نمی‌کند که پیامبر یک‌نوع زعامت رسالت بر قوم خودش داشته؛ اما این زعامت با حکمرانی سیاسی تفاوت زیادی دارد و نباید میان هردو خلط کرد. او می‌نویسد: «رسالت پیامبر مستلزم نوعی از زعامت در میان قومش بود؛ اما سلطان بر آن نبود. پس میان پیشوایی رسالت و حکمرانی سیاسی تفاوت بسیاری وجود دارد و نباید عجولانه این دو مبحث را باهم خلط کرد.»^۲ او بیان می‌دارد که موقعیت رسالت برای دارنده آن شاخص‌هایی را به‌دنبال دارد که او را در اجتماع برتر از دیگران نشان می‌دهد.^۳ هم‌چنان او می‌نویسد: «مقام رسالت برای دارنده آن مستلزم نوعی توان درونی است که توسط آن در عقول رسوخ می‌کند و دعوتش اجابت می‌شود. اقتضای مقام رسالت برای دارنده آن قدرتی‌ست که وسیع‌تر از رابطه میان حاکم و محکوم و حتا میان پدر و پسر می‌باشد.»^۴ اما باوجود این که پیامبر دارای چنین

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۳.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۳.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۴.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

ویژگی‌های است و سلوک او در اداره امت ظاهرن شبیه سلوک پادشاهان است؛ اما میان این دو تفاوت‌های اساسی وجود دارد. او می‌نویسد: «ظاهرن رسول در اداره امت مانند ملوک، سیاست مورد نظر خود را اعمال می‌کند، اما برای رسول یک‌وظیفه وجود دارد که در آن شریکی ندارد و آن پیوند روح و جسم، برداشتن پرده‌ها و حکومت بر دل‌های پیروانش است.»^۱ او این شاخص‌ها را متناسب با دعوت بزرگ و عمومی پیامبران می‌داند و مقام رسالت را بالاتر از مقام سیاسی می‌خواند. خداوند پیامبران را کمال بخشیده و نهایت توان درونی را برای آن‌ها داده است تا وظیفه خود را به‌خوبی انجام بدهند. او تأکید می‌کند که میان اقتدار زعامت پیامبران و شاهان تفاوت وجود دارد و می‌نویسد: «اقتدار زعامت، دعوت صادقانه‌ی به‌سوی خدا و ابلاغ رسالت است و زعامت شاهانه تلقی نمی‌گردد و همانا رسالت دین و حکومت نبوی را نمی‌توان همانند حکومت سلاطین پنداشت.»^۲ او از خلط میان این زعامت برحذر می‌دارد و می‌نویسد: «مبادا مرزبندی این دو زعامت را نادیده بگیرید. یکی زعامت رسول که شأن آن از جایگاه رسول ناشی می‌شود و دیگری زعامت پادشاهان و فرماندهان. زعامت رسول بر مردمش زعامت روحانی است و سرچشمه آن ایمان قلبی است که جسم خاضعانه از آن پیروی می‌کند در صورتی که در زعامت مادی خضوع جسمانی وجود ندارد و فاقد پیوند با قلب‌هاست. زعامت پیامبر هدایت و ارشادی به‌سوی خداوند است، در صورتی که زعامت عرفی در جهت تدبیر مصالح زندگی و آبادانی سرزمین است. یکی برای دین است و دیگری برای دنیا، یکی برای خدا و دیگری برای مردم، یکی زعامت دینی و دیگری زعامت سیاسی و میان دین و

۱ - اسلام و میانی حکومت، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۸.

سیاست فاصله زیادی وجود دارد.^۱

علی عبدالرازق یک سلسله پرسش‌های را مطرح می‌کند تا نشان دهد که پیامبر رسالت دینی داشته و داعیه پادشاهی نداشته است. او می‌نویسد: «آن چه برای ما اهمیت دارد شناخت این موضوع است که آیا زعامت پیامبر در میان امت او مترادف با مفهوم خاص رسالت بوده است یا این که از آن زعامت یک پادشاهی را استنباط می‌کرده‌اند؟ آیا آن چه از مظاهر ولایتی احیاناً در سیره نبوی مشاهده می‌کنیم، مظاهر دولت سیاسی تلقی می‌شود یا مظاهر زعامت دینی؟ آیا آن وحدتی که در رأس آن نبی اکرم قرار داشت، وحدت حکومتی و دولتی بود یا صرفاً وحدت دینی؟ پرسش آخر این که آیا پیامبر در هیأت یک پادشاه بود یا صرفاً رسول تلقی می‌گشت؟»^۲ او در پاسخ به این پرسش‌ها می‌نویسد: «ظواهر قرآن مجید مؤید این سخن است که شأن پیامبر مرتبت یک حکمران سیاسی نبوده است. هم‌چنان آیات گواهی می‌دهند که منشأ عمل آن حضرت آسمانی بوده و از دایره عمل ابلاغی پا فراتر ننهاده است و در هیچ‌یک از مقوله‌های قدرت وارد نشده است.»^۳ او سپس شماری از آیاتی قرآنی را نقل می‌کند و سرانجام به این نتیجه می‌رسد: «همان طور که می‌بینیم قرآن صریحاً از این که پیامبر بر مردم حفیظ، وکیل، جبار یا مسیطر باشد تا مردم را به زور مؤمن کند، منع کرده است. او نه نگهبان مردم است و نه فرمان‌روا؛ چرا که از ملزومات حکمرانی سیطره بر مردم و سلطنت نامحدود است. از طرف دیگر کسی که وکیل مردم محسوب نمی‌شود، به طریق اولی حکمران آن‌ها نخواهد

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۴۸.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۰.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۰.

بود. قرآن به صراحت در باره محمد می‌فرماید او غیر از رسالت حقی بر مردم ندارد و اگر او حکمران بود طبعن بر مردمش حق پادشاهی داشت.^۱ و او بار دیگر شماری از آیات قرآنی را نقل می‌کند و می‌گوید: «قرآن به صراحت می‌گوید محمد همانند انبیای قبل یک رسول بوده است و مسئولیت‌اش چیزی غیر از ابلاغ رسالت خداوند متعال بر مردم نبوده و به چیزی جز ابلاغ تکلیف نداشته است و بر او نیست که مردم را بر آنچه که بر آن‌ها ابلاغ کرده است، موأخذه نماید و یا آن‌را به مردم تحمیل کند.»^۲

علی عبدالرازق برای اثبات این نظریه تنها به آیاتی قرآنی بسنده نمی‌کند، بلکه او به سراغ سنت نبوی نیز می‌رود و روایاتی را در تأیید این نظر نقل می‌کند. او می‌نویسد: «هنگامی که از چارچوپ کتاب خدای تعالی به حیطة سنت نبی برویم، با صراحت و قطعیت بیش‌تری در این باره مواجه می‌شویم.»^۳ او روایاتی را نقل می‌کند و سپس از مخالفان دیدگاه خود می‌خواهد تا برای اثبات دیدگاه خود آیات قرآنی و احادیث نبوی را ارایه کنند. او می‌نویسد: «باید با ارایه برهان از این دو منبع نظریه خود را اثبات نمایند که به نظر می‌رسد از عهده این کار برنخواهند آمد و به چیزی جز گمان اکتفا نخواهند کرد که آن نیز ما را از مسیر حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند.»^۴ وی باور دارد که جمع‌شدن تمام بشریت زیر چتر یک حکومت امر نامعقول است. وی می‌نویسد: «این موضوع معقول به نظر می‌رسد که همه جهان دین واحدی اتخاذ کند

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۲.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۳.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۶.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۷.

و ساختار بشریت در سایه یک دین شکل بگیرد؛ اما پدید آمدن حکومت واحد در جهان و همچنین وحدت سیاسی مشترک خارج از طبیعت بشر است و خداوند نیز چنین چیزی نخواسته است؛ زیرا تشکیل حکومت و وحدت سیاسی از اهداف دنیوی است و خداوند چگونه گی انتخاب آن را به خود انسان واگذار کرده تا بر مبنای عقل خود آن طور که مصالح خود تشخیص می دهد در کار خود تدبیر کند و این اوج حکمت خداوندی است که انسان ها مختلف باشند.^۱ او تأکید می کند که هدف پیامبر این بود که مضامین الهی را در دوره حیاتش به انسان ها ابلاغ کند و فرمان خدا را به طور کامل اجرا نماید. وی می نویسد: «پیامبر پی جویی اغراض دنیوی را در چارچوب رسالت خویش به طور دایم انکار می کرده و همواره می گفت: شما به امور دنیوی تان آگاه تر هستید.»^۲ او پی گیری اغراض دنیوی را وابسته به خرد بشری دانسته و خداوند را بزرگ تر از آن دانسته که مهار و تدبیر این امور را به دست بگیرد؛ چه در غیر این صورت قوه تدبیر امور دنیوی را به انسان ها اعطا نمی کرد. هم چنان دنیا در نظر خداوند ناپایدارتر از آن است که بخواهد برای رتق و فتق امور آن پیامبری بفرستد که به آن مشغول شود و در باره آن تدبیر کند.^۳ با این حساب علی عبدالرازق معتقد است که تنظیم امور دنیوی از وظایف عقل بشری است و خداوند و پیامبر در تنظیم این امور دخالتی نمی کند؛ چرا که خداوند برای انسان عقل داده و او به وسیله همین عقل و تجربه خود می تواند در هر زمان و مکان دولت و نظام سیاسی مناسب و شایسته خود را بسازد. از همین رو، خداوند این وظیفه را به عقل

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۹.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

بشر سپرده‌است. واقعا این نظر خیلی هم معقول است؛ چرا که تاریخ پیامبران نشان می‌دهد که آن‌ها وظیفه‌ی جز تبلیغ دین، دعوت و هدایت مردم به‌سوی سعادت آخروی و دنیوی نداشته‌اند و هیچ‌یک طرح سیاسی نریخته و پیش‌نهاد نکرده‌است. انسان‌ها در طول تاریخ بدون توصیه آسمانی به‌منظور تنظیم امور خود و رهایی از انارشیزم دست به‌تشکیل حکومت زده‌اند. روند حکومت‌داری با پیامبری آغاز نشده و هم‌چنان با پایان عصر پیامبران نیز به‌پایان نرسیده‌است. حکمت خداوندی و جاویدانی اسلام نیز مقتضای چنین دیدگاهی است و نبود شکل معینی از حکومت را در اسلام نیز می‌توان در همین سیاق تفسیر کرد. سرانجام علی عبدالرازق به این نتیجه می‌رسد که «تنها قرآن و سنت نیست که ما را از این اعتقاد یعنی اهتمام همزمان پیامبر به‌رسالت دینی و دولت سیاسی منع می‌کند؛ بلکه عقل نیز همراه کتاب و سنت مقتضای رسالت را چنین تشریح می‌کند.»^۱ او ادامه داده و به‌عنوان نتیجه‌گیری می‌نویسد: «همانا ولایت محمد بر مسلمانان آمیخته به حکومت نیست و هیئات که در آن مقام سخن از حکومت و دولت، منازعات سیاسی و اغراض ملوک و امرا رفته باشد.»^۲

پیامبر و قوم عرب

در حالی که برخی عرب‌ها، عربی‌بودن پیامبر و قرآن را نشانه برتری قوم عرب می‌دانند و این قوم را برای این که حامی اسلام است، از دیگر اقوام برتر می‌شمارند و زبان عربی را برای این که زبان قرآن است، از دیگر زبان‌ها برتر می‌دانند، اما علی عبدالرازق

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۱.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۱.

این دیدگاه را نمی‌پذیرد و اسلام را دین جهان‌شمول و برای همه می‌داند. او می‌نویسد: «اسلام صرفن دعوت قوم عرب نمی‌باشد و برتری امتی بر امت دیگر را به رسمیت نمی‌شناسد. نه زبانی بر زبان دیگر، نه سرزمینی بر سرزمین دیگر، نه زمانی بر زمان دیگر و نه نژادی به نژاد دیگر؛ مگر به تقوا برتری ندارد.»^۱ چنان‌که مشاهده نمودیم، او تقوا را معیار برتری و فضیلت می‌داند و بر تمام معیارهای دیگر خط می‌کشد. او می‌نویسد: «علی‌رغم این‌که پیامبر از قوم عرب بود و طبیعتن دوست‌دار عرب و ستاینده آن‌ها و هم‌چنین کتاب‌خدا به زبان عربی ابلاغ گردید؛ اما این موضوع نمی‌تواند دست‌آویز برتری قوم عرب بر سایر اقوام قرار گیرد.»^۲ این سخنان علی‌الرازا در آن‌روزگار و امروز که نشانیست‌های عرب خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند و می‌پندارند، سخن شجاعانه به‌شمار می‌رود و به‌خوبی رابطه پیامبر با قوم عرب را بیان می‌نماید.

پیامبر قوم پراکنده عرب را متحد ساخت و آن‌ها زیر چتر اسلام در کنار هم قرار گرفتند. علی‌الرازا باور دارد که این وحدت عربی، وحدت دینی نه سیاسی بوده‌است. او می‌نویسد: «این وحدت عربی که در زمان پیامبر به وجود آمد، به هیچ‌وجه از سنخ یک وحدت سیاسی و دربرگیرنده مفاهیم حکومت و دولت نبود. این وحدت با خالی بودن از شائبه سیاسی یک وحدت دینی و ایمانی بود که نشانی از دولت و سلطنت به‌همراه نداشت.»^۳ او استدلال می‌کند که پیامبر نظام سیاسی قبائل عرب را تغییر نداد و به نفی آن نپرداخت. وی می‌نویسد: «در این راستا سیره پیامبر

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۴.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۴.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۶.

بر این موضوع دلالت می‌کند که او متعرض نظام سیاسی و گروه‌های اجتماعی نشد و به نفی نظام حکومتی آن‌ها نپرداخت. به همین جهت پیامبر در صدد آن برنیامد تا نظام اجتماعی و اقتصادی آن‌ها را برهم‌زند و ما نشنیده‌ایم که او فرماندار شهری را برکنار و یا قاضی آن‌را تعیین کرده باشد، یا قوای انتظامی تأسیس کند یا قواعدی برای تجارت، زراعت و صنعت‌گری وضع نماید. بلکه آن‌ها را در همه امور زندگی آزاد گذاشت و به آن‌ها گفت: «أنتم أعلم بها» «شما به آن‌ها داناترید»^۱.

علی عبدالرازق در مورد برخی روش‌ها و آدابی که اسلام در عرصه‌های مختلف از جمله: مجازات، روش نظامی، جهاد، خرید و فروش، دیون و رهن، آداب نشست و راه رفتن و سخن گفتن و ... دستور داده را از روش‌های دولت مدنی نمی‌داند. بلکه این همه را یک روش دینی می‌شمرد. او می‌نویسد: «روش‌ها و قواعد و آدابی که پیامبر در چارچوب شریعت آورد، کم‌وبیش در هیچ زمینه‌ای اسلوب‌های حکومتی و روش‌های دولت مدنی محسوب نمی‌گشت. این روش‌ها بعد از آن که به‌صورت یک مجموعه در آمدند، این معنا را نمی‌رساند که از الزامات یک دولت مدنی و اصول سیاسی و قوانین آن باشد. آن‌چه در اسلام از پیمان‌ها، معاملات، آداب و مجازات‌های مذکور است، به طور خالص یک طریقه دینی خدایی محسوب می‌شود که مصلحت بشر دین‌دار را ترسیم می‌کند»^۲.

چنان‌چه قبلاً اشاره کردیم اسلام قوم عرب را متحد ساخت؛ اما این اتحاد در مسائل سیاسی نبوده‌است. علی عبدالرازق می‌نویسد: «با آن‌که اسلام قوم عرب را به‌دور هم گرد آورد؛ اما

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۷.

این موضوع تا امروز بدین معنا نبوده که اختلاف‌ها در زمینه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدنی از میان رفته و گفتارها یکسان شده باشد. باید پذیرفت که ایشان دولت‌های گوناگونی را تشکیل داده‌اند. مگر در موارد اندکی هیچ‌گاه وحدت دینی مانع اختلاف سیاسی نشده است و این واقعیتی تردیدناپذیر می‌باشد.^۱ اما این وحدت هم پس از وفات پیامبر از بین رفت. او می‌نویسد: «پس از وفات پیامبر بود که نشانه‌های اختلاف میان امت‌های عرب نمایان گردید و هریک از ایشان به عادت‌های فرقه‌ی گذشته و شخصیت پیشین خود بازگشتند و آن وحدت عربی که در زمان حیات پیامبر شکل گرفته بود، خدشه‌دار گردید. تا آن‌جا که بیش‌تر اعراب به جز اهالی مدینه، مکه و طائف مرتد گردیدند.»^۲

ابهام در نظام سیاسی اسلام

پیامبر در طول حیات خود مقوله دولت اسلامی و یا دولت عربی را مطرح نکرد. علی عبدالرازق می‌نویسد: «رسول خدا به رفیق اعلی پیوست بی‌آنکه کسی را پس از خود به عنوان خلیفه معرفی کند و یا این‌که به برپایی چنین نظامی در میان قوم خود اشاره نماید. او در طول حیات خود نیز مقوله دولت اسلامی یا دولت عربی را طرح نکرد.»^۳

این همه در حالی‌ست که پیامبر وظیفه خود را به گونه کامل اداء نموده و سپس به رفیق اعلی پیوست. علی عبدالرازق می‌نویسد: «از خداوند به دور است که رسولش به ملکوت اعلی پیوسته باشد؛ بی‌آنکه رسالتش را کامل کند و قواعد دینی را بدون هیچ‌گونه

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۷.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

ابهامی برای امتش تبیین نماید.^۱ او سپس پرسش‌های ذیل را مطرح می‌کند: «در این صورت چگونه ممکن است که کسی اراده تشکیل یک دولت را داشته باشد؛ اما این مهم را برای مسلمانان مبهم باقی گذاشته باشد تا عده‌ای بعد از وفات او به سرعت در رقابت با یکدیگر درآیند؟ چگونه است که او متعرض موضوع دولت بعد از خود نمی‌شود و تحول نظام سیاسی گذشته به ساختار سیاسی بعد از پیامبر دچار سردرگمی شوند؟ آیا می‌توان تصور کرد که او مسلمانان را به حال خود گذاشت تا ایشان در تعیین نظام سیاسی در حیرت دایمی فرو روند و هنوز جسد پیامبرشان به خاک سپرده نشده، بر سر حکومت به نزاع برخیزند؟»^۲

او دیدگاه شیعیان را در باره تعیین و نصب امام علی بی‌پایه می‌خواند و آن را از منظر علمی بی‌اساس می‌داند. او در این مورد به سخنی از ابن خلدون اشاره می‌کند و می‌نویسد: ابن خلدون می‌گوید: «نصوصی که هر کس به مقتضای مذهبش نقل می‌کند، نمی‌تواند بیان‌گر سنت پیامبر و شریعت باشد. زیرا اکثر این روایات با عنایت به طریقه خاصی تدوین شده‌اند و از اصل مطلب دوری می‌نماید و بیش‌تر به تأویل‌های غیرحقیقی مشابیهت دارند.»^۳

علی عبدالرازق دیدگاه ابن حزم را مبنی بر این که آن حضرت پس از خود ابوبکر را جانشین خود تعیین کرده، رد می‌نماید. او می‌نویسد: «پیروی از این نظریه به دنبال خود سردرگمی دارد و من نیز برای آن توجیه درستی نیافتم. با آن که تا حد امکان در کتاب‌های لغت غور نمودم؛ اما نتوانستم موضوعی را بیابم که

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۰.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۰.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۰.

ابن حزم را در اثبات این نظریه یاری دهد.^۱

علی عبدالرازق سرانجام به این نتیجه می‌رسد: «ما این نظریه و نظریات مشابهی را که بر این باورند رسول خدا برای خود امر خلافت را روشن کرده است، غیرموجه یافتیم و در نقطه مقابل آن به این جهت رهنمون شدیم که رسول خدا به موضوع خلافت بعد از خود اشاره نکرده است و در شرع نیز در این زمینه احکامی وجود ندارد که محل رجوع مسلمانان به آن‌ها باشد. با این حال تردیدی نیست که او از دنیا نرفت مگر این که دین خود را کامل کرد و حجت را تمام نمود و با حقیقت وجودی دعوت اسلام را مستحکم نمود و او زمانی با مرگ ملاقات کرد که رسالتش به غایت خود رسیده بود و با وفات او ارتباط میان آسمان و زمین قطع گردیده بود.»^۲

علی عبدالرازق دین اسلام را از خلافت مبرا می‌داند. او می‌نویسد: «حقیقت آن است که دین اسلام از آن چه به نام خلافت میان مسلمانان متعارف شده، مبرا است و از آن چه در پیرامون آن گرایش به دنیا، ایجاد وحشت، برتری طلبی و قدرت طلبی وجود داشته باشد، خود را مبرا می‌داند. خلافت بخشی از خط مشی‌های دینی نیست و امر قضاوت از وظایف نظام حکومتی است و از زیر مجموعه‌های ساختار سیاسی به‌شمار می‌رود و برای این گونه مقوله‌ها جایگاه دینی قابل تصور نیست.»^۳

از آن جا که اسلام این امور را نفی و یا اثبات ننموده است، این امور را به خود ما واگذار کرده است. از این همه به این نتیجه می‌رسیم که حضرت پیامبر پس از وفات خود کسی را به

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۲.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۸.

جانشینی خود برنگزیده و هم‌چنان در شرع هم چنین احکامی وجود ندارد. این‌همه در حالی است که آن‌حضرت رسالت خویش را به‌گونه کامل به‌پایان رسانده و تمام قواعد دینی را بیان کرده و سپس از دنیا رفته است. سکوت پیامبر در مورد جانشینی خود و ابهام در نظام سیاسی اسلام نشان می‌دهد که این امور، امور سیاسی است و ربطی به‌دین ندارد. اگر این امور به دین ربطی می‌داشت و شامل چارچوب رسالت پیامبر می‌گردید، قطعاً آن‌حضرت در این مورد سخنانی می‌گفت و دست‌کم اصول نظام سیاسی اسلام را بیان می‌نمود.

دولت عربی، نه خلافت اسلامی

زمانی که حضرت پیامبر به رفیق‌اعلی پیوست، مسلمانان حضرت ابوبکر را به‌عنوان زمام‌دار خود تعیین کردند. قبلاً اشاره نمودیم که زعامت پیامبر، زعامت دینی بود؛ نه سیاسی. از همین‌رو، زعامت پس از پیامبر از جنس همان زعامت شخص پیامبر نیست. علی‌عبدالرازق می‌نویسد: «زعامت پس از آن‌حضرت شکل جدیدی از رهبری بود که با آن‌چه از ویژگی‌های زعامت رسول‌خدا می‌دانیم تفاوت دارد و رهبری پس از پیامبر به‌اساس رسالت و دین بنایافته است و نمی‌توان آن‌را چیزی بیش‌تر یا کم‌تر از رهبری سیاسی و یا مدنی تلقی نمود.»^۱

چنان‌چه قبلن گفتیم، اسلام قوم عرب را متحد ساخت؛ اما پس از وفات پیامبر شرایط جدیدی پدید آمد. علی‌عبدالرازق می‌نویسد: «اما با وفات آن‌حضرت شرایط جدیدی پدید آمد. اقوام عرب در آن روز نمی‌توانستند بعد از مواجه‌شدن با فقدان

زعامت پیامبر به وضعیت پیشین خود بازگردند و به مانند گذشته به قبائل پراکنده و جاهل مبدل شوند.^۱ از آن جا که عرب ها در چنین وضعیتی قرار داشتند و زمینه قدرت نیز برای آنها فراهم گردیده بود، آنها پس از پیامبر یک دولت عربی تشکیل دادند. علی عبدالرازق می نویسد: «اگر خداوند برای امتی اسباب قدرت و سلطه را فراهم نماید، در آن صورت آنها چاره ی جز قدرت مند شدن و غلبه بر رقیبان نخواهند داشت و ناگزیر از بهره مند شدن کامل از این موقعیت خواهند بود.»^۲ به همین اساس عرب ها دولت عرب را پایه گذاری نمودند. در زمان پیامبر نیازی به این دولت وجود نداشت؛ چون به رهبری پیامبر وحدت دینی تحقق یافته بود و تمام عرب زیر چتر اسلام قرار داشتند. اما پس از پیامبر عرب ها به فکر تشکیل دولت عرب افتادند و سرانجام این دولت را پایه گذاری کردند. عرب ها پس از پیامبر در این مورد به شورا نشستند و بر زبان آنها مقوله های امارت، امرا، وزارت و وزراء، نیرو و سلاح، عزت و ثروت جاری شد. این همه نشان از برپایی دولت می دهد. سرانجام آنها ابوبکر را به رهبری خویش برگزیدند و به این ترتیب او نخستین دولت مرد در اسلام گردید.^۳ علی عبدالرازق بیعت ابوبکر را بیعت سیاسی می داند. او می نویسد: «هنگامی که بیعت امت با ابوبکر و پایداری آنها بر این امر را می بینید، این موضوع برای شما آشکار می گردد که بیعت ایشان معنایی سیاسی و حکومتی داشته است و همه آنچه را یک دولت جدید برای قوام خویش از آن متابعت می کند، در باره

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۴.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۵.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۵.

آن‌ها صدق می‌نماید.^۱ او دولتی را که پس از پیامبر شکل گرفت، دولت عربی می‌خواند. او می‌نویسد: «دولت جدیدی که امت عرب آن‌را به وجود آورد، دولت و حکومت عربی بود، در حالی که اسلام آن‌طور که می‌شناسید، دین همه بشریت است که نه به عرب و نه به عجم اختصاص ندارد.»^۲ در این‌جا ملاحظه می‌کنیم که او دین اسلام را جهان‌شمول می‌داند و اما دولت عرب را مختص به عرب می‌خواند. این نشان می‌دهد که هیچ سنخیتی میان دین اسلام و دولت عربی وجود ندارد و این دولت بر پایه دین نه؛ بلکه قومیت بنیافته‌است. علی عبدالرازق انکار نمی‌کند که دولت عرب براساس دعوت دینی برپا شد؛ اما او باور دارد این عنصر قدرت عرب را تقویت می‌نمود و زمینه پیش‌برد مصالح آن‌را فراهم می‌کرد و هم‌چنان در بسیاری سرزمین‌ها پایداری آن‌را امکان‌پذیر می‌نمود و آن‌ها را بر اقوام دیگر پیروز می‌گرداند.^۳

در حالی که اختلاف صاحبیان در امر تعیین زمام‌دار نشان می‌دهد که آن‌ها این اختلاف را اختلاف دینی نه، بلکه دنیوی و بر سر موقعیت سیاسی می‌دانسته‌اند؛ اما با این همه حضرت ابوبکر حکمرانی بر مسلمانان را یک شأن و منزلت دینی می‌دانست. علی عبدالرازق می‌نویسد: «ابوبکر و دیگر شخصیت‌های قوم چنین پنداشتند که حکمرانی بر مسلمانان یک شأن و منزلت دینی و خروج بر آن خروج از دین است.»^۴ اما این پنداشت عوامل بسیاری داشته و این عوامل سبب گردیده تا عده‌ی تا امروز خلافت را مقام دینی بدانند و خلیفه را جانشین پیامبر بخوانند. اعطای لقب خلیفه پیامبر به ابوبکر مهم‌ترین دلیلی است که

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۶.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۶.

۴ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۸.

به این پندار در میان مسلمانان دامن زد.^۱

جنگ مرتدین؛ نبرد سیاسی

علی عبدالرازق باور دارد که اعطای لقب خلیفه به ابوبکر این پندار را تقویت نمود که مقام و انقیاد به او امر دینی است. او می‌نویسد: «این لقب را عده‌ای از اعراب و مسلمانان بر این حمل نمودند که تبعیت از امارت ابوبکر یک انقیاد دینی است، مانند همان انقیادی که در برابر رسول خدا داشتند و این‌گونه پنداشتند که تن دادن به اقتدار سیاسی ابوبکر به واسطه موقعیت دینی اوست و به همین دلیل آن‌ها خروج بر ابوبکر را خروج بر دین و ارتداد از اسلام تلقی کردند.»^۲ مشاهده می‌کنیم که او بیان می‌کند که منشأ این سوء تفاهم از همین جا آغاز گردیده است. او می‌نویسد: «از نظر ما این تفکر منشأ همان گفتاری شد که در آن خروج از اطاعت ابوبکر را ارتداد و جنگ‌های او را نبرد علیه ارتداد نام‌گذاری کردند. در واقع شاید نتوان بر تمامی آن‌ها واژه مرتد را به معنای کفر نسبت به خدا و رسول خدا اطلاق کرد. می‌توان به این نکته اشاره کرد که برخی آن‌ها با اسلام مشکلی نداشتند؛ ولی از آن‌چه ابوبکر ایشان را بدان فرامی‌خواند، سرباز می‌زدند و این می‌تواند به خاطر تفاوت دیدگاه‌شان با ابوبکر باشد. بر این اساس نمی‌توان کارزار علیه آن‌ها را یک جهاد دینی تلقی کرد؛ بلکه جنگی با اهداف سیاسی در دفاع از وحدت عرب و حمایت از دولت قلمداد می‌شود.»^۳

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۷۸.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۱.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

علی عبدالرازق می‌نویسد: «آن‌چه در اوایل خلافت ابوبکر به‌نام جنگ با مرتدین به‌وقوع پیوست، نه یک جنگ دینی؛ بلکه یک نزاع سیاسی بود.»^۱ او انکار نمی‌کند که برخی‌ها پس از وفات پیامبر مرتد شده‌اند و این رویداد را یکی از سنن هستی می‌داند. حتا در زمان پیامبر نیز برخی مرتد شده و پس از او نیز برخی‌ها ادعای پیامبری کرده‌اند. او می‌پذیرد که از این رهگذر جنگ ابوبکر جنگ با مرتدین تلقی گردید. او می‌نویسد: «در ابتدای دوران حاکمیت ابوبکر نیز جماعتی از اسلام روی برگرداندند، چنان‌چه برخی با ادعای نبوت از در ستیز به اسلام درآمده بودند. از این منظر عمل ابوبکر در کارزار با مخالفین خود جنگ با مرتدین حقیقی و پیامبران دروغین قلمداد می‌شود.»^۲ او ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «ابوبکر در چارچوب دولت جدیدش جنگ با مرتدین را پایه‌ریزی نمود. از این‌جا بود که لقب مرتدین شکل گرفت و یک حقیقت تلقی شد. لذا به تمامی کسانی که با ابوبکر به جنگ برخاستند این لقب اطلاق شد و این میان فرق نمی‌کرد که خصومت یک‌نفر دینی باشد یا این‌که به‌دلیل اختلاف سیاسی پدید آمده باشد. با این حساب طبیعی بود از زمانی که ابوبکر نقش رهبری را می‌پذیرد همه جنگ‌های وی رنگ‌وبوی دینی داشته باشد و تحت نام اسلام و شعائر آن صورت گیرد و به‌هرکس که به دولت می‌پیوندد تحت لوای اسلام فرض گردد و آن‌کس که بر دولت او خروج می‌کند مرتد و فاسق خوانده شود.»^۳

فشرده نظر علی عبدالرازق این است که در زمان ابوبکر سلسله نبردهای سورت گرفت. این نبردها به‌نام نبرد با مرتدین نام‌گذاری

۱ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۴.

۲ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۵.

۳ - اسلام و مبانی حکومت، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

گردید و به آن رنگوبوی دینی داده شد. او می‌پذیرد که واقعن برخی‌ها پس از پیامبر از دین اسلام بیرون شدند و یا ادعای پیامبری کردند. اما با این هم، برخی دیگری که زیر نام مرتدین با آن‌ها برخورد صورت گرفته، واقعا از اسلام بیرون نگردیده بودند؛ بلکه تنها با حضرت ابوبکر مخالفت سیاسی داشته‌اند. نبرد ابوبکر با مرتدین واقعی سبب گردیده تا نبرد در برابر مخالفان سیاسی نیز نبرد در برابر مرتدین تلقی گردد و هر نوع مخالفت در برابر دستگاه خلافت ارتداد و خروج از دین قلمداد شود.

نکته‌ها

یادآوری نکات ذیل در باره این کتاب خالی از فایده نیست:

• دلیری و شجاعت علی عبدالرازق

علی عبدالرازق پیش از نشر این کتاب به‌خوبی می‌دانست که نشر این کتاب در آن زمان بهای سنگینی دارد و نویسنده را با مشکلات گوناگونی روبه‌رو می‌کند؛ اما باوجود این، او در بیان دیدگاه‌ها خود لحظه‌ی درنگ نکرد و با صراحت لهجه و به‌دور از ابهام و محافظه‌کاری اندیشه‌های خود را در قالب این کتاب ریخت. وی در مقدمه خود می‌نویسد: «گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه معبود برحق وجود ندارد. جز او کسی را نمی‌پرستم و از هیچ کس -جز او- نمی‌ترسم. قدرت و کبریایی از آن اوست و غیر از او ذلیل است. ستایش در آغاز و در پایان سزاوار اوست و او برایم کافیست و نیکو کارساز است.» در این جا ملاحظه می‌کنیم که او در این افتتاحیه به‌خداوند توکل می‌کند و اظهار می‌کند که جز از خدا از هیچ کسی نمی‌ترسد.

• فقاقت و اطلاعات دینی

گرچند برخی‌ها همانند ضیاء‌الرئیس فقاقت و اطلاعات دینی علی عبدالرازق را زیر سؤال می‌برند؛ اما استدلال‌ها و اشراف او بر منابع اسلامی و کتب فقهی و کلامی و قواعد اصولی این ادعا را رد می‌کند. چنان‌چه مشاهده می‌کنیم او در این کتاب بارها به کتاب‌های معتبر کلامی و فقهی مراجعه می‌کند و فقیهانه موضوعات را بررسی می‌نماید. در کنار این چطور امکان دارد، شخصی در الازهر درس بخواند و در مصر آن‌زمان به‌عنوان قاضی محاکم شرعی تعیین گردد، در حالی که فقه نداند و نتواند یک مسئله فقهی را درست توضیح دهد.

• مطالعات حقوقی و آشنایی با نظریات متفکران غربی

علی عبدالرازق در این کتاب کم‌حجم از متفکران غربی هم‌چون هابز، روسو و ارنولد نام می‌برد و اندیشه‌های را مطرح می‌کند که در دیدگاه‌های حقوق‌دانان غربی قابل‌مشاهده است. بدون شک زندگی در لندن و دانشگاه آکسفورد زمینه‌ساز یابی به اندیشه‌های این متفکران را برای وی فراهم‌ساخته بوده و او نیز از اندیشه‌ها و تجربه‌های حکومت‌داری آن دیار تأثیرپذیرفته و آن‌را الگوی مناسب مسلمانان نیز دانسته است.

• تلاش برای رفع سوءتفاهم

علی عبدالرازق بارها تکرار می‌کند که موضوع خلافت از ارکان دین نیست و شامل محدوده عقاید نمی‌گردد و کسی که در این مورد سخن می‌زند، مرتکب کفریات و ارتداد نمی‌گردد.

• تأثیرپذیری از ابن‌خلدون

به‌روشنی دیده می‌شود که علی عبدالرازق در این کتاب از اندیشه‌های ابن‌خلدون متأثر گردیده و بارها از او نقل‌قول کرده است. او با اتکا به برخی نظریات ابن‌خلدون نظریات خود را مطرح می‌کند و یا با نقل‌قول از او دیدگاه‌های خود را تقویت می‌بخشد.

• واقع‌نگری

علی عبدالرازق به‌تاریخ اسلام نگاه واقع‌گرایانه دارد و خیلی دوست‌دارد به جای آرمان‌گرایی، واقع‌نگری کند. او برخلاف دیگر نویسندگان مسلمانان نگاه سفید به تاریخ اسلام ندارد و تنها بخش زیبای آن‌را روایت نمی‌کند؛ بلکه او چهره‌ی دیگری از تاریخ اسلام و خلافت اسلامی ارایه می‌کند که آمیخته با خشونت و سیاهی است.

• شکست و سرخوردگی

علی عبدالرازق پس از نشر این کتاب ضربه روحی محکمی می‌خورد و دچار یأس و نومیدی می‌گردد. او در حالی که وعده می‌دهد این بحث را دنبال می‌کند؛ اما دیگر وارد این منطقه ممنوعه نمی‌گردد.

• ایستادگی تا آخرین نفس

برخلاف آنچه برخی‌ها ادعا می‌نمایند، علی عبدالرازق هیچ‌گاه از آنچه در این کتاب مطرح نموده بود، رجوع نکرد؛ بلکه تا آخرین نفس روی سخنان خود ایستاد و به گفته‌های خود وفادار ماند. دست‌کم او چهل و یک‌سال فرصت داشت و می‌توانست همانند خالد محمد خالد از اندیشه‌هایش رجوع کند؛ اما او هیچ‌گاه این کار را نکرد. در کنار این دلایلی نیز وجود دارد که وی از اندیشه‌های خود رجوع نکرده‌است. برخی این دلایل قرار ذیل است:

شهادت علی عبدالرازق: در هنگام دادگاه شیخ الازهر کتاب «اسلام و مبانی حکومت» را به دست می‌گیرد و از علی عبدالرازق می‌پرسد: این کتاب از شماست؟ او در پاسخ می‌گوید: بله، کتاب من است. هم‌چنان بار دیگر شیخ الازهر از او می‌پرسد: به تمام محتویات این کتاب باور دارید؟ او در جواب می‌گوید: بله، به تمام محتویات این کتاب باور دارم.^۱ در مصوبه هیئت کبار علمای الازهر نیز این اعتراف و شهادت علی عبدالرازق در بخش وقائع دعوا ثبت گردیده‌است.^۲

۱ - جريدة السياسة، شماره‌ی ۸۶۵، ۱۷ آگست سال: ۱۹۲۵م.

۲ - حکم هیئت کبار العلماء فی کتاب الإسلام و أصول الحکم، ص ۷.

آخرین دیدار: محمود امین‌العالم چند ماه پیش از وفات علی عبدالرازق با او ملاقاتی نموده و جزییات این دیدار را تحریر نموده است. او در حالی که تلاش می‌کند تا موافقت علی عبدالرازق را برای تجدید چاپ این کتاب به‌دست بیاورد و شیخ هم دیگر دل و دماغ سروصدا را ندارد و بدون ضمانت از سوی حکومت و پذیرش هر نوع مسؤولیتی به‌این کار رأی نمی‌دهد، می‌نویسد: «دوستانه گفتم: جناب‌عالی اما این کتاب شماس‌ت؛ کتابی که مایه مباحثات و افتخار است. آیا از آن اندیشه‌ها رجوع کردید؟ در پاسخ برایم گفت: نخیر. از آن اندیشه‌ها رجوع نمی‌کنم و هرگز رجوع نکرده‌ام. من آمادگی پذیرش هر نوع آسیب دیگری را ندارم. دیگر طاقتم طاق شده است. همان‌قدر زجری که کشیدم، برایم بس است.»^۱

گواهی نزدیکان علی عبدالرازق: طبق آن‌چه در شماره ۱۴۲ مجله الكلمة وارد گردیده، دختر علی عبدالرازق نشر دوباره این مقاله را به‌منظور ارایه نکات مهمی که در آن نهفته و هم‌چنان این که با گذشت بیش‌تر از نیم‌قرن هنوز هم تازگی دارد، انتخاب نموده‌است. سعاد علی عبدالرازق دختر علی عبدالرازق در گفت‌وگوی با روزنامه «الوفد» در سال ۱۹۸۹م اظهار می‌کند، که پدرش از اندیشه‌های خود برنگشته‌است. هم‌چنان محمد عبدالرازق پسر شیخ مصطفی عبدالرازق و برادرزاده علی عبدالرازق در شماره‌ی ۸ سال، ۲۰۰۰م. مجله الهلال مقاله‌ی طولانی نوشته‌است. او در این نوشته خاطرات علی عبدالرازق را در مورد این کتاب ذکر می‌کند و از رجوع او هیچ سخنی به‌میان نمی‌آورد. در کنار این، عمرو کمال نواده‌ی علی عبدالرازق در برنامه‌ی تلویزیونی «منع من التداول» شبکه عربی «قناة الغد» زیر عنوان: «الإسلام و أصول

الحکم؛ ثورة تحت العمامة» به تفصیل در باره شیخ علی عبدالرازق و کتاب «اسلام و مبانی حکومت» سخن می‌زند؛ اما هیچ حرفی در باره رجوع او به زبان نمی‌آورد. در این برنامه سودمند، دست خط و نسخه خطی کتاب نیز به چشم می‌خورد. عدسه‌های کمره تمام این اسناد را ثبت نموده و برای تاریخ به یادگار گذاشته‌است. در برنامه تلویزونی «خارج النص؛ کتاب الإسلام و أصول الحکم» شبکه الجزیره نیز شماری از متفکران عرب دیدگاه‌های خود را در باره‌ی این کتاب مطرح نموده‌اند. هیچ‌کدام این متفکران سخنی از رجوع علی عبدالرازق نمی‌گویند.

• برادر در کنار برادر

شیخ مصطفی عبدالرازق از محتویات کتاب قبل از نشر آگاه بوده‌است.^۱ او در حالی که همانند شیخ علی عبدالرازق در الازهر درس خواند و روحانی است، مانع برادر خود نمی‌گردد و در کنار او می‌ایستد. سرانجام به فضل او، شیخ علی عبدالرازق دوباره اعاده حیثیت می‌شود و اعتبار خود را به دست می‌آورد.

• آرایه نظر در وقت مهم

علی عبدالرازق در وقت مناسبی دیدگاه‌های خود را طرح کرد. طرح این دیدگاه‌ها در آن زمان مشروعیت دینی خلافت را زیر سؤال برد و سبب بازاندیشی در رابطه‌ی دین و سیاست گردید.

فهرست منابع:

- ۱- الإسلام و أصول الحكم، على عبدالرازق، ناشر: مطبعة مصریة، چاپ دوم و سوم سال: ۱۹۲۵م
- ۲- الإسلام و أصول الحكم، على عبدالرازق، با مقدمه ی نصر حامد ابوزید، دارالتنوير-بیروت-قاهره-تونس، چاپ نخست: سال ۲۰۱۳م
- ۳- الإسلام و أصول الحكم، على عبدالرازق، با مقدمه ی عمار على حسن، دارالكتاب المصری-قاهره دارالكتاب اللبنانی-بیروت چاپ نخست: سال ۲۰۱۲م
- ۴- الإسلام و الخلافة فی العصر الحديث، دکتر محمد ضیاء الدین الریس، منشورات العصر الحديث، چاپ نخست: سال ۱۹۷۳م
- ۵- جريدة السیاسة، شماره ی ۸۶۵، ۱۷ آگست سال: ۱۹۲۵م.
- ۶- حکم هیئة کبار العلماء فی کتاب الإسلام و أصول الحكم، ص ۷، ناشر: المطبعة السلفية، چاپ دوم: سال ۱۳۴۴هـ.ق
- ۷- معركة الإسلام و أصول الحكم، با مقدمه ی محمد عماره، دارالشروق-قاهره، چاپ نخست: سال ۱۹۸۹ چاپ دوم: سال ۱۹۹۷م.
- ۸ - مجلة المنار، محمد رشید رضا، المكتبة الشاملة

۹- مجلة الكلمة، شماره‌ی ۱۴۲ فبروری سال ۲۰۱۹م.

۱۰- مجلة الهلال، شماره‌ی ۸ سال ۲۰۰۰م.

۱۱- مجلة المصور، ۷ اکتوبر سال ۱۹۶۶م.

۱۲- صحفیه الوفد، سال: ۱۹۸۹ م.

۱۳- تلویزیون الغد، برنامه «منع من التداول».

۱۴- تلویزیون الجزیره، برنامه «خارج النص؛ کتاب الإسلام و أصول الحکم».

۱۵- سلوک دیندارانه در جهان مدرن-حلقات درسی دکتر عبدالکریم

سروش

۱۶- دانش‌نامه جهان اسلام.

۱۷- رویداد لویه جرگه دارالسلطنه (۱۳۰۳ ه.ش)، مولوی برهان‌الدین

کشکی، تصحیح و تعلیق: دکتر عبدالله شفایی، ص ۸۲ - ۱۰۲ ناشر:

انتشارات بنیاد اندیشه-کابل، چاپ نخست: سال ۱۳۹۸ ه.ش

۱۸- علی عبدالرازق، اسلام و مبانی حکومت، مترجمان: رحمانی و

محمدتقی محمدی، نشر: سرای-تهران چاپ اول سال: ۱۳۸۲ ه.ش.

در حالی که صدسال از نخستین چاپ این کتاب می‌گذرد؛ اما باز هم مباحث آن تازه‌گی دارد و تاکنون رابطه‌ی دین و دولت از جنجال‌برانگیزترین موضوعات میان اندیش‌مندان و حتا عموم مسلمانان به‌شمار می‌رود. از این‌رو، با گذشت صدسال هنوز هم اندیشه‌های علی عبدالرازق ارزش تأمل را دارد و کهنه نشده‌است. چاپ هزاران نسخه از این کتاب در سال‌های متعدد و تا امروز، توجه متفکران معاصر به آن و نقدها و دفاعیه‌های که در مورد این کتاب نوشته گردیده و می‌گردد، نشان می‌دهد که این کتاب و اندیشه‌های مندرج در آن نیازمند نگاه عمیق، غور و بررسی و شرح و توضیح است. بریده‌ای از متن...